



جنگ قطب‌نما را روشنتر کرد (صفحه ۶)	برخی آموزشهای اساسی مارکسیسم (صفحه ۶)	نسل کشی درغزه، لکه ننگی دیگر (صفحه ۸)	از نامه های رسیده (صفحه ۹)	اینجا و اکنون (صفحه ۱۰)
به پشتیبانی از جنبش آزادی بخش خلق فلسطین بر خیزیم (صفحه ۱۱)		تحلیلی اجمالی از اوضاع پر تلاطم (صفحه ۱۱)		

امپریالیسم «مگا» و دکترین ترامپ	نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا	خاطرات ترزا نوچه
صفحه آخر	صفحه آخر	صفحه آخر

در نبردی پی در پی علیه شکنجه و اعدام

طبقات حاکم ایران انتقام جو، قاتل دگر اندیشان و ضد کمونیست اند. جنبش کارگری و کمونیستی ایران راه سخت و خونین را برای زنده ماندن پیموده است. دهه ی بیست که زیر سایه پیروزی بر فاشیسم و سرنگونی سلطنت رضا خانی، شکوفاترین دوران جنبش کارگری ایران و فعالیت های گسترده حزب توده ایران هزاران فعال اجتماعی و کارگری پرورش یافته بود. دهه ی سی پس از کودتای امپریالیستی، براندازی حکومت ملی دکتر محمد مصدق در سال ۳۲، دهه ی سرکوب خونین کمونیست ها و آزادیخواهان، دهه ی چهل سال های خیزش دو باره جوانان متمایل به جنبش کارگری، جمع بندی از شکست های دهه سی و آغازی نوین برای ادامه مبارزه . سال هایی که در

صفحه ۴

سرما یه داری مردنی است سوسیالیزم زندگی است

کمونیست ها و سوسیالیست ها بطور فعالی در صحنه سیاسی کنونی فعال هستند. این جنگ آنطور که شرکت کنندگان مدعی اند برای هیچ طرف های متخاصم برد استراتژیکی نداشته است و درست بدین خاطر احتمال ادامه آن بسیار زیاد است. تنها بردی که می شود به حساب آورد عظمت برخورد مستقل مردم ایران در شرایط بی آبی و بی نانی و نارضایی عمومی به نتان یاهو و رضا پهلوی همدست جنایتکارش بود که نه گفتند. برخوردی که از دل تاریخ صد ساله ی جنبش کارگری، کمونیستی و ضد امپریالیستی ایران بر می خیزد. جنبشی که برای هموار کردن آن سال هاست مبارزه می کند و با تمام سرکوب ها همچنان استوار آنرا ادامه داده است.

صفحه ۲

امپریالیسم آمریکا با حمله تجاوزگرانه اش به ایران و پشتیبانی همه جانبه از اسرائیل در جنگ ۱۲ روزه به هدف اش نرسید. هدفی دیرینه ی تجزیه ایران و رژیم پنج برای ادامه تسلط بر منطقه و در خدمت صهیونیست ها برای رسیدن به اسرائیل بزرگ. حمله موشکی ایران به عمق شهرهای اسرائیل و ناتوانی و شکست جناح سلطنت طلب در کشاندن طرفدارانش به خیابان، وظیفه ای که نتان یاهو و موساد روی آن حساب باز کرده بودند، آتش بس شکننده ای را موجب شده است که نیروهای متخاصم در جنگ برای چگونگی روند بعدی جنگ تدارک ببینند. اما در این تاتر جنگی بازیگران دیگری هم شرکت داشتند و در فرصت نه جنگ ونه صلح نقش آفرین شده اند. دزدان شریک قافله، جناح اصلاح طلبان حکومتی از یک طرف و نیروهای مردمی و متعلق به اردوی کار و زحمت،

به پا خیزیم و تسلیم طلبی را درهم شکنیم

جنگ تجاوزگرانه آمریکا و اسرائیل با کشتن دانشمندان هسته ای و جمعی از فرماندهان نیروهای مسلح ایران، کشتن بیش از هزار غیر نظامی که در میان آنان کودکان بسیار بودند، نتوانست به هدف رژیم پنج به رهبری رضا پهلوی، مجاهدین و کومله عبدالله مهتدی به شکرانه نیروهای مردمی ایران و مقاومت آنها برسد. شواهد حاکی از آن است در ادامه جنگ نا تمام، آمریکا همچون کودتای ناکام ۲۵ مرداد ۳۲، در پی کودتای ۲۸ مردادی است. ترامپ با سکوت کامل جواب رئیس جمهور ایران را که دست برای مذاکره دراز کرده است نمی دهد. سه کشور اروپایی در همراهی با سیاست فشار حداکثری برای تسلیم ایران، تحریم های شدیدتری را کلید زده اند و در پی

صفحه ۵

بازخوانی منشور مطالبات حداقلی

اما آیا این منشور، تنها متنی صنفی با افقی اصلاح طلبانه در ساختار فرسوده جمهوری اسلامی است یا اینکه زمینه ساز رهایی طبقاتی، کنشگری سیاسی سازمان یافته و نیرویی برای بازآفرینی دموکراسی از پایین است؟ پاسخ به این پرسش، مستلزم خوانشی ریشه ای و دیالکتیکی از مفاد، زبان، غایات و غیاب های آن است. از سیاست مطالباتی به سیاست رهایی در سنت انتقادی مارکسیستی، تمایز مهمی میان سیاست «مطالباتی» و سیاست «رهایی بخش» وجود دارد. سیاست مطالباتی، از درون نظم موجود و در قالب ساختارهای قانونی-صنفی آن شکل می گیرد و

صفحه ۴

بازخوانی منشور مطالبات حداقلی؛ گامی به پیش یا محصور در افق های بسته؟ در شرایطی که بحران های ساختاری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در ایران به مرزهای انفجار رسیده، «منشور مطالبات حداقلی» که در سال ۱۴۰۱ از سوی بیش از ۴۰۰ نفر از فعالان صنفی، کارگری، معلمی، بازنشستگان، و فعالان حقوق زنان و دانشجویی منتشر شد، یکی از نادرترین تلاش ها برای شکل دهی به خواسته هایی مشترک و منسجم از پایین هرم اجتماعی بود. این منشور در دل بحران مزمز نئولیبرالیسم رانتی، سرکوب سیستماتیک، اعدام، تخریب زیست بوم و فروپاشی آموزش و درمان عمومی، کوشید تا صدایی بدیل در برابر دستگاه سرکوب و انفعال گفتمان های رسمی باشد.



سرمایه داری مردنی است... بشیبه از صفحه ۱

این جنگ اما تضاد جناح های حاکم را تا حد مرگ و زندگی تشدید کرده است. چون ادامه همزیستی این دو باهم با سیاست تعرضی ترامپ و نتان یاهو خوانایی ندارد. این جنگ ضعف کامل طبقه بورژوازی ایران را به منصفه ظهور رساند. معلوم شد یک نظامی همچون جمهوری اسلامی، با اقتصاد نفولبرالیستی وابسته به بانک جهانی، سرکوبگر عملی قدرت باز دارندگی در برابر تجاوز خارجی را ندارد. معلوم شد که بر اثر بحران ساختاری و سرکوبگری حاکمیتش هشت میلیون مردمش رو به خارج گذاشته اند، هرگونه فعالیت سیاسی مخالف، مورد تعقیب، دستگیری، شکنجه و اعدام است و دامنه فقر چنان گسترده شده که میلیون ها خانوار را به نیازمندی برای لقمه نانی تبدیل کرده است. نه سپاه قدسش و نه محور مقاومتش به عنوان چتر حفاظتی می تواند دشمن را از حمله نظامی به ایران باز دارد. در نتیجه در این اوضاع پر هرج و مرج و به سرعت در حال تغییر و نا پایدار، فرصتی است برای نیروهای انقلابی و آزادیخواه ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری، با جمع بندی از تجارب بیش از صد سال مبارزه علیه دشمنان خارجی و داخلی -

برای تقویت آلترناتیو توده های کارگران و زحمتکشان که نیروی لایزال و شکست ناپذیرند متشکل و متحد شوند. سرمایه داری در ایران به مرحله مرگش رسیده است. تعرض مذبحخانه اصلاح طلبان که از پنجه هایشان چرک و خون میچکد و نقش جدا ناپذیری با کل حاکمیت در ایجاد ویرانی جامعه کنونی دارند، برای احیای آن در خدمت بازار جهانی نمی تواند جلو سرمایه داری نفولبرالیستی اسلامی را بگیرد. تنها راه برای نجات ایران اجتماعی کردن نظام تولیدی و استقرار دولتی کارگری شورائی است.

درک درست اوضاع بر اساس واقعیاتی که در بالا بدان اشاره شد به ما می آموزد که عامل داخلی نقش تعیین کننده در تکامل اوضاع دارد. از میان عوامل اساسی داخلی تعیین کننده، چگونگی برخورد به مردم و اکثریت عظیم کارگران و زحمتکشان تعیین کننده است. تنها یک راه نجات موجود است، راه پائینی ها، راه کارگران و کلیه جنبش های اجتماعی کف خیابان ها. این راهی است که بیش از صد سال سرمایه داران و نمایندگان سیاسی آنها تلاش کرده اند از پیروزی آن جلو گیرند. بحران ساختاری نظام جهانی سرمایه داری هم به عنوان عامل خارجی بدون شک نقشی در تقویت روند مردمی و انقلابی داخلی

دارد که در زیر بدان اشاره خواهیم کرد. از کل به جز می رویم، از خارج به داخل و سپس تلاش می کنیم در پرتو تحلیلی با تکیه بر واقعیات به شیوه ارگانیک و منسجم راستین بودن راه کارگری را عرضه داریم. از جهان و منطق شروع کنیم:

در سطح جهانی هنوز در دوران امپریالیسم، بالاترین مرحله نظام سرمایه داری قرار داریم و انقلابات پرولتاریایی در دستور است. این نتیجه گیری لنین از تکامل سرمایه داری در عمل صحت خود را نشان داده است و در این صد سال گذشته ما شاهد جنگ های ملی و جنگ های انقلابی علیه امپریالیسم بوده و هنوز هم هستیم. بحران ساختاری سرمایه داری، مشتی کوچک از صاحبان انحصارات جهانی را بر آن داشته تا شاید با افزایش بودجه های نظامی، سرمایه داری را از این بحران مرگ آور نجات دهد. رئیس جمهوری آمریکا با شعار آمریکا اول در یک حرکت ماجراجویانه استراتژیکی، بهر وسیله ای دست می یازد تا از روند تاریخی افول ابر قدرت بلامنازع آمریکا جلو گیرد. امپراتوری بلامنازع آمریکا که جهانی را با بیش از هشتصد پایگاه نظامی زیر چتر امنیتی خود قرار داده، دچار بحران نه دوره ای بلکه ساختاری عمیقی است که افول آن اجتناب نا پذیر است. دوران انقلاب های پرولتاریایی جزوی از روند تاریخی گور کنی طبقه کارگر است که برای جهانی مشترک نه چند قطبی امروزه مبارزه می کند. تاریخ جهانی تک قطبی و دوقطبی و سرکرده گرایی متعلق به دوران تسلط سرمایه داری بر جهان بوده است. اکنون با بحران ساختاری سرمایه داری و افول قدرت بلامنازع آمریکا از یک سو و سیاست همگرایی و هم سرنوشتی اکثر کشور های جهان بویژه کشوری چون چین توده ای شرایطی را بوجود آورده که بشریت توانایی می یابد تا پندار سعدی را تحقق بخشد: "بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند.

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضو ها را نباشد قرار "

و جهانی مشترک را بر اساس نظام هایی مستقل، آزادی خواه و سوسیالیستی برپا کند.

تجاوزگری و اعمال زور و جنگ، جزوی از ماهیت سرمایه داری و امپریالیسم است. سرمایه داری از همان آغاز مجبور بود در برابر مقاومت نیروهای محلی و بومی، توپ و تفنگ بکار گیرد. همه جا پرچم استعمار گران با پرچم مسیحیت مدافعان سرمایه، در پیشاپیش کشتی توپ دار دلالان سرمایه در حرکت بودند. اما بحران هم یکی دیگر از خصوصیات ماهوی نظام سرمایه داریست.

صحت نظرات مارکس در نهادینه بودن بحران ساختاری سرمایه داری در عمل صحت خود را نشان داده است.

در ایران، ما هم یک قرن سلطه سرمایه داری نا کام و شکست خورده ای را تجربه کرده ایم و امروز شاهد نظامی هستیم که جامعه را به لبه فرو پاشی سوق داده است. نه سرمایه داری سلطنتی و نه اسلامی توانسته ایرانی آباد، آزاد و مستقل بوجود آورد. این امر حتا در باره مردم منطقه هم صادق است. منطقه ای تاریخی، لبریز از منابع زیر زمینی با هزاران قوم، زبان، فرقه مذهبی و ملیت ها، همچنان محل جدال و رقابت های امپریالیستی، رقابت های انحصارات مالی و مجتمع های نظامی، همراه با غارتگران بومی و نوکران حلقه به گوش خود است. این منطقه از روندی پیچیده و درهم تنیده ای از جمله "کشورها استقلال، ملت ها آزادی، توده ها انقلاب" می خواهند تجربه کرده است و شوربختانه با تمام جانفشانی های مردم بر اثر حاکمیت ارتجاعی و استثمارگر و ستمگر با پیروی از سرمایه داری جهانی، منطقه همچنان توسعه نیافته، توده ها در فقر به سر می برند، ملت ها از آزادی برخوردار نیستند و انقلاب مردمی و از پائین به شدت توسط حاکمان به یاری امپریالیست ها سرکوب شده است.

نظام سرمایه داری که در دوران امپریالیسم و تحت سلطه انحصارات جهانی به ایران وارد شد، دورانی که یکی از پنج ویژگی هایش طبق تحلیل لنین " طفیلی گری و پوسیدگی" است نمی توانست رهایی و آزادی به ایران بیاورد. تاریخ رابطه ایران با غرب تاریخ تجاوز، رشوه خواری و کودتا و جنگ برای غارت بیشتر است تا توسعه و آبادانی. در بزرگترین جنبش های توده ای تاریخ ایران که شعار مرگ بر شاه سگ زنجیری امپریالیسم بر اثر دخالت گری مستقیم آمریکا قدرت سیاسی دست بدست شد. اما نظام اقتصادی همچنان سرمایه داری باقی ماند. در نتیجه مردم ایران همچنان باید برای تحقق هدف خود به مبارزه ادامه دهند. مشتی کوچک در جهان سرمایه داری همچنان به طفیلی گری و استثمار مشغول و اکثریت عظیم توده ها در پی لقمه ای نان دوان. جامعه بحران زده ایران خود مشتی است از این خرمن سوخته جهانی. گرایش سیاسی اسلامی با شعار ضد استعمار و ضد آمریکا، قدرت سیاسی را با سرکوب خونین مخالفان تحکیم کرد ولی آنچه ساختند یک اقتصاد نفولبرالیستی به اصطلاح اسلامی است که اکثریت عظیم توده ها در زیر فقر زندگی می کنند. از منظر تجزیه تحلیل طبقاتی و یافتن دوستان و دشمنان برای اینکه به این پرسش پاسخ دهیم که دوستان و دشمنان طبقه کارگر



چه کسانی هستند و زیر چه پرچم سیاسی در صحنه حاضر می شوند. درست چنین صف ارائی ویژگی کنونی عصر و دوران ما را تعیین می کند. همه تفنگ ها باید بسوی نظامی نشانی رود که این وضع را بوجود آورده است. نظام سرمایه داری ایران نزدیک به پنج دهه در ادامه ی نظام سرمایه داری قبلی چون تازه به دوران رسیدگان که با چراغ دین و انقلاب آمده بودند، بر شدت استثمار و غارت خود افزودند.

در ایران کنونی تضاد میان مشتی کوچک صاحبان سرمایه - خصوصی، خصولتی و بوروکراتیک اسلامی از یکسو و توده های عظیم کارگران و زحمتکش، هر روز حادث می شود. حاکمیت سرمایه دار ایران که تا دیروز ملی گرایی را ضد اسلام و امت اسلامی میدانست، اینک سرود ای ایران را به فرمان رهبر در مراسم عزاداری حسین می خوانند و سینه می زنند. کیست که به خاطر نیامد که خمینی گفت خدعه کرده بودم وقتی دم از آزادی بیان و تشکیلات مارکسیست ها زدم. در چنین دورانی که طبقه سرمایه دار در طول زندگی دو قرنی خود جهان را به لبه پرتگاه سوق داده است و میلیاردها انسان را در سراسر جهان به بردگان برای لقمه نانی تبدیل کرده است. در دورانی که توده ها در جهان و در ایران ما به شدت ناراضی اند و علیه مشتی کوچک، در حال اعتصاب و اعتراض هستند، خط مشی عمومی جنبش کارگری و کمونیستی جهان همانست که لنین در دوران امپریالیسم مشخص کرده است یعنی مبارزه برای پیروزی انقلاب پرولتری. کمونیست های هر کشور باید طبق شرایط کشور خود با حرکت از این خط مشی سیاسی عام خط مشی سیاسی مشخصی منطبق با شرایط ایران تعیین کنند.

در ایران نبود سازمان پیشرو پرولتری واحد، حزبی از نوع بلشویک، درد آور است. در دورانی که ده ها تشکل های پراکنده سوسیالیستی فعالند و در کلیه پیام هایشان از یکی شدن و اتحاد عمل پایدار سخن می گویند، رفع این کمبود امری مبرم و عاجل است

درست با حرکت از این واقعیات تاریخی و شرایط بحران ساختاری کنونی است که سازمان ها و تشکل هایی که بر اساس اصول و برنامه مارکسیستی در این سال های طولانی سرکوب، مقاومت کرده اند و خود را جزوی از طبقه کارگر می دانند، باید خود را برای انقلاب کردن، انقلابی اجتماعی در برابر خیزش امپریالیستی رژیم چنچ دوم آماده کنند. پس از جنگ ۱۲ روزه بار دیگر گرایش سرمایه داری پرو غربی به سرعت در حال شکل گیریست. کاری که رضا پهلوی نتوانست انجام دهد اینها از درون و به زعم خود مسالمت آمیز و بدون دخالت مستقیم اسرائیل و آمریکا

می خواهند انجام دهند. در چنین اوضاعی از میان هزاران کار و وظایف که در برابر طبقه کارگر و مردم ستمدیده و استثمار شونده ایران برای رهایی از این بحران کشنده قرار دارد، مبرم ترین و عاجل ترین، یکی شدن کلیه تشکل های چپ و کمونیست بر اساس اصول و برنامه ای که در برگیرنده وسیعترین جنبش های اجتماعی از پائین کلیه نیروهای که در برابر گرایش داخل و خارج لیبرال های اسلامی و جمهوری خواهان متحد آنها می توان گرد آورد متحد کرد.

کجاست حزب کمونیستی که از میان احزاب موجود کارگری آشکارا و بدون هیچگونه پرده پوشی اراده تاریخی پرولتری را برای تحقق وظیفه براندازی نظام سرمایه داری و به زیر کشیدن قدرت سیاسی طبقه بورژوازی و جا نشینی طبقه کارگر مصلحت جوئی نکند و پرچم دولت شورایی کارگری را برافراشته نگهدارد؟

کجاست حزبی که بتواند به نیازمندی طبقه کارگر و توده های مردم ایران طبق شرایط مشخص جامعه در مبارزه علیه ارتجاع داخلی و بورژوازی حاکم، امپریالیسم آمریکا و اسرائیل تجاوز گر و سگ های زنجیری آنها پاسخ دهد و برای پیروزی برنامه سیاسی طبقه کارگر که سوسیالیستی است مشخص شده از شرایط جامعه کنونی ایران، مبارزه کند؟

کجاست حزب کمونیستی که پرچم انترناسیونالیستی را بار دیگر برافرازد، در سطح جهانی شعار " کارگران و خلق های جهان متحد شوید " را در پیشاپیش صفوف خود به اهتزاز در آورد و همراه احزاب و دیگر جنبش های کارگری و کمونیستی برای جهانی خالی از جنگ، خالی از ستم و امپریالیسم، مبارزه کند؟

پیشروان جنبش کارگری داخل از اوضاع خوب برای گسترش و متحد شدن سازمان های کارگری خبر میدهند

پیشروان جنبش کارگری داخل از توانایی طبقه کارگر در ایجاد حزب پیشرو خود با تاکید سخن می گویند

همه شواهد حاکی از اینست که نیروهای کمونیستی و سوسیالیستی بویژه زنان و مردان جوانی که در نبردهای پی در پی در این دهه خونین جنبش های توده ای پا به مبارزه گذاشته اند، به فراخوان پیشروان کارگری پاسخی مثبت در عمل میدهند.

حزب ما در این سال های طولانی برای وحدت کمونیستها در پیوند با جنبش کارگری و ایجاد چنین حزب واحدی مبارزه کرده است. ما خود را جزوی از طبقه ای میدانیم که ریشه در درخت توانمند جنبش کارگری و کمونیستی جهان دارد. حزب ما با سرود انترناسیونال، انقلاب پیروزمند اکتبر به رهبری حزب

بلشویک و روحیه ی مقاومت استالین گراد پرورش یافته است.

برای ایجاد چنین حزبی سه وظیفه اساسی در برابر کمونیست ها قرار دارد:

یکم

مبارزه طبقاتی و آگاهی طبقاتی پرولتری را در سرلوحه امور قرار دهیم. از اصل اساسی ماتریالیسم تاریخی که توده ها سازندگان تاریخ اند در کلیه امور حرکت کنیم، اصول کمونیسم را با شرایط مشخص تلفیق دهیم واز هرگونه نفی گری در اصول، اپورتونیسم در سیاست و لیبرالیسم در امر تشکیلات و ذهنی گری در شیوه تفکر دوری ورزیم.

دوم

"چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است." با تمام قدرت به تقویت جنبش کارگری در سازماندهی و ایجاد تشکل سراسری در ایران به پردازیم و در درون جنبش کارگری به دور از هرگونه سکتاریسم و خود مرکز بینی با تمام گرایش های سوسیالیستی و کمونیستی براساس نیازمندی های کارگران و با حرکت از خواست آنها، همکاری کنیم و برای گسترش کلیه جنبش های توده ای متحد طبقه کارگر تلاش کنیم.

سوم

از خواست توده ها حرکت کنیم. از هژمونی طلبی بوروکراتیک در جنبش های توده ای دوری ورزیم. درستی و نادرستی سیاست های خود را با معیار قبولی توسط توده ها نه فرمول های کتابی بسنجیم. برای پیوند با جنبش های عملی اجتماعی تلاش و با تمام نیرو از آنها پشتیبانی کنیم. برای پرورش کادرهای سوسیالیستی که استخوانبندی این جنبش ها را تشکیل میدهند کار کنیم: جنبش علیه جنگ و تجاوز امپریالیستی جنبش برای رهایی زنان از تبعیض و ستم

جنبش برای آزادی تشکل یابی کارگران و زحمتکشان

جنبش علیه فقر و برای تامین معیشت

جنبش برای تامین مسکن کافی برای همگان

جنبش برای بهداشت رایگان همگانی

جنبش برای آموزش همگانی و رایگان

جنبش حقوق برابر برای ایران چند ملیتی

جنبش برای ایجاد جهانی سبز و حفاظت از محیط زیست

به پیش برای ایجاد حزب کمونیست متحد، سراسری و واحد

محسن رضوانی مرداد ۱۴۰۴



در نبرد پی در پی علیه شکنجه... بقیه از صفحه ۱

اتحاد جماهیر شوروی و حزب کمونیست شوروی رویونیست ها قدرت را در دست می گیرند. سال هایی که امپریالیسم آمریکا خیز برای جانشینی ابرقدرت امپراتوری انگلیس می گیرد. سال هایی که در ایران اسلام سیاسی با قیام خمینی با شورش پانزده خرداد ۴۳، بعنوان یک جنبش توده ای واز پائین علیه غریزدگی و سلطه در بار به میدان می آید.

دهه ی پنجاه برای کمونیست ها ی ایران دهه نبرد های پی در پی دستگاه امنیتی شاه با مبارزان کمونیست بود، نه تنها علیه آنهایی که به مبارزه مسلحانه دست زده بودند بلکه حتا برای آنهایی که پیرو مشی توده ای بودند و پیوند با کارگران و زحمتکشانشان را در دستور خود داشتند. یاد رفقای رهبری سازمان انقلابی گرامی باد. رفقای جان باخته که زیر شکنجه های سخت وفادار به کمونیسم و توری مبارزه طبقاتی، مبارزه علیه امپریالیسم و حاکمیت ضد مردمی شاهنشاهی تا آخر ادامه دادند. یاد رفقا خسرو صفائی، شکوه طوافچیان، پرویز واعظ زاده مرجانی و وفا جاسمی گرامی باد. مرتجعان حاکم چنین می پندارند که با سرکوب و کشتار انقلابیون می توانند جلو انقلاب و رستاخیز انسانیت را برای رهایی برای ابد بگیرند. در حالی که در زمان حکمیت رژیم محمد رضاساهی ادامه دهندگان سنت سازمان انقلابی برخاستند، خون ها را پاک کردند و با عزمی استوارتر به راهی که گلگون شده بود، با جمعبندی از پراتیک به مبارزه ادامه دادند. دیری نپائید که امپراتوری شاه شاهان با خیزش عمومی ستمدیدگان و استثمارشوندگان فرو پاشید و شاه فراری شد. اما طبقه کارگر و احزاب و سازمان های چپ و کمونیست پراکنده و جدا از هم عمل کردند و امپریالیستها و بورژوازی داخلی همسو و همراه از ریشه ای شدن انقلاب جلوگیری کردند و آنچه در زمان شاه برای سلطه مرتجعان حاکم و امپریالیسم بود را به عاریه گرفتند و دیری نپائید که دستگاه های امنیتی احیا شده به جان کمونیست ها افتادند. با این تفاوت که اینبار گربه عابد شده بود و فرمان الهی داشت که ملحدین را بدون حتا دادگاهی از دم تیغ بگذرانند. توهم کمونیست ها نسبت به حاکمان جدید و علنی گری دوران انقلاب و مهمتر همکاری رهبری حزب توده و چریک های اکثریتی با جمهوری اسلامی تیغ این تازه به دوران رسیده ها تیز تر بود. هزاران را در این دهه کشتند و در میان آنها رفقای از رهبری ما بودند از آنجمله چندین نفر از دبیران

کنفدراسیون وفدراسیون دانشجویان. یادشان گرامی باد: عباس صابری، هوشنگ امیر پور، محمود بزرگمهر، فرامرز وزیری، منصور قاضی، عباس برخور دار، عباس تمرچی از اعضای رهبری حزب رنجبران ایران و کادریایی چون ترانه لطفعلیان، مصطفی صدیقی.

یاد رهروان جنبش کمونیستی گرامی باد

حزب رنجبران ایران



بازخوانی منشور مطالبات حداقلی... بقیه از صفحه ۱

خواسته‌هایی مشخص اما محدود را پیگیری می‌کند؛ در حالی که سیاست رهایی‌بخش، هم‌زمان نظم حاکم را زیر سؤال می‌برد، سوژه‌ی جمعی می‌سازد و به افق تغییر ساختار قدرت و مالکیت می‌نگرد.

آنتونیو گرامشی در مفهوم «هژمونی» تأکید می‌کند که طبقات فرودست تنها با خلق ائتلاف‌های وسیع، سازمان‌یافتگی نظری و عملی، و زبان بدیل می‌توانند از وضعیت پراکندگی عبور کنند و به نیرویی بدل شوند که توان تغییر ساختار قدرت را دارد. از سوی دیگر، فوکو در تحلیل «قدرت انضباطی» هشدار می‌دهد که حتی خواسته‌های آزادی‌خواهانه اگر بدون گسست از دستگاه‌های بازتولید قدرت (مانند دولت، رسانه، آموزش رسمی) بیان شوند، به سادگی جذب و بی‌اثر می‌شوند. با این ملاحظه نظری، باید سنجد که آیا منشور ۴۰۱ در مسیر آفرینش «سوژه‌های سیاسی» قرار دارد، یا صرفاً از سوژه‌های منفعل صنفی با خواسته‌هایی قابل تعدیل دفاع می‌کند.

خواسته‌ها و تضادها

منشور در بیش از ده بند، خواسته‌هایی چون آزادی بیان و تشکل، توقف خصوصی‌سازی، آموزش و درمان رایگان، لغو اعدام، برابری جنسیتی، حفاظت از محیط‌زیست، حقوق کودکان، و آزادی زندانیان سیاسی را مطرح کرده است. این موارد، هم‌زمان به حقوق مدنی، اقتصادی، و اجتماعی می‌پردازند و تصویر گسترده‌ای از بحران ارایه می‌دهد. اما نکته کلیدی آن است که این منشور با زبان ایجابی و از موضعی «جمعی» سخن می‌گوید،

نه التماسی.

نکات برجسته‌ی منشور

الف: نفی کلیت جمهوری اسلامی به‌عنوان ساختاری سرکوب‌گر و ضد‌مردمی، بدون افتادن به دام توهم اصلاحات درونی.

ب: پیوند طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی در یک متن واحد: معلمان، کارگران، بازنشستگان، زنان، دانشجویان، فعالان محیط زیست و...

ج: ترکیب خواسته‌های اقتصادی با مطالبات سیاسی و فرهنگی؛ امری نادر در متون صنفی. اما در عین حال، منشور با تناقض‌ها و کاستی‌هایی نیز مواجه است:

الف: نبود بدیل سیاسی مشخص: منشور از نظام حاکم عبور می‌کند، اما افق بدیلی برای قدرت جایگزین مطرح نمی‌کند.

ب: غیاب زبان طبقاتی مارکسیستی: اگرچه کارگران و محرومان مورد اشاره‌اند، اما مفهوم «طبقه» یا «مبارزه طبقاتی» تقریباً حذف شده است.

ج: ابهام در استراتژی مبارزاتی: منشور خواسته‌هایی رادیکال دارد، اما درباره چگونگی تحقق آن‌ها، از سازمان‌یابی، شوراها یا حزب طبقه کارگر سخنی نمی‌گوید.

خوانش رهایی‌بخش: منشور به‌مثابه گام نخست در افقی باز از منظر رهایی‌بخش، منشور ۴۰۱ را نه باید به‌مثابه سندی نهایی، بلکه به‌مثابه گامی در مسیر ساختن «آگاهی رهایی‌بخش» فهم کرد. نانسی فریزر در نقد مفهوم عدالت صرفاً توزیعی، بر ضرورت «بازشناسی» و «بازتوزیع» هم‌زمان تأکید می‌کند.

در این منشور نیز تلاش شده است تا علاوه بر عدالت اقتصادی (دستمزد، معیشت)، مسائل بازشناسی چون جنسیت، زبان، قومیت و آزادی‌های بنیادین نیز لحاظ شوند. اما خطر آن جاست که منشور در نبود یک برنامه سازمان‌یافته، بدل به متنی بی‌قدرت شود؛ نوعی «بیانیه معترضانة بدون سازمان»، که آدورنو آن را شکل مدرن بی‌اثر شدن رادیکالیسم می‌دانست. مقاومت باید در عین محلی بودن، بتواند شبکه‌ای از کنش‌ها بسازد. در این منشور، نشانه‌هایی از چنین شبکه‌ای وجود دارد، اما هنوز فاقد ساختار سازمانی، پیوستگی برنامه‌مند، و نقشه راه سیاسی است.

منشور در نسبت با جنبش‌های دیگر: از زن، زندگی، آزادی تا شوراها کارگری منشور ۱۴۰۱ در متن جنبش «زن، زندگی، آزادی» منتشر شد. اما در زبان آن، گرچه مفاهیم عدالت جنسیتی و ضدسرکوب وجود دارد،

دمکراسی توده‌ای پیش شرط مصونیت در مقابل تجاوز خارجی است



در غربت به خاک سپردند. هر گونه توهم نسبت به مرحمت آمریکایی‌ها توسط جبهه اصلاحات خیانتی است نا بخشودنی و سرنوشتی چون محمد رضا شاه را در پیش دارد. رئیس ستاد امنیتی اسرائیل آشکارا اعلام می کند خامنه ای در تیر رس ماست و به موقع او را از گردونه خارج می کنیم. «سی. آی. ا» و «موساد» محور مقاومتی از ثابتی، رجوی و مهتدی برای جاننشینی رژیم کنونی تدارک دیده اند و حتی اگر چراغ سیزی به جبهه اصلاحات نشان می دهند تاکتیکی و قدم اول برای روند رژیم پنج کنونی است. اما کمونیست‌ها در این اوضاع تغییر یافته که خطر حمله دیگری به ایران است چکار باید کنند؟ آیا می توان بی تفاوت نظاره گر باقی ماند؟ تاریخ آنهایی را که در برابر کودتای ۲۸ مرداد بی تفاوت بودند هیچگاه نخواهد بخشید. کمونیست‌ها باید متحد شوند و صف مستقل خود را بوجود آورند و علیه جنگ تجاوز کارانه آمریکا و اسرائیل موضع قاطع بگیرند و خیانت جناح های بورژوازی تسلیم طلب از سلطنت طلب‌ها گرفته تا اصلاح طلبان بایستند و از سوی دیگر علیه کلیه سیاست‌های ضد مردمی حاکمیت، سیاست‌های ضد کمونیستی و ضد جنبش کارگری همچنان استوار به مبارزه خود ادامه دهند. راه پیروزی بردشمن در تحلیل نهایی راهی است سخت، بغرنج و طولانی که تنها تحت رهبری طبقه کارگر و شرکت کلیه ستمدیدگان و استثمار شونده‌ها میسر است. برخورد آگاهانه توده‌ها در جریان جنگ ۱۲ روزه با محکوم کردن تجاوز اسرائیل و آمریکا و مرزبندی مستقل خود از رژیم حاکم بار دیگر نشان دادند ایران مستقل و مترقی به دور از رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی قدم خواهد برداشت. ما از این سمت درست توده‌های مردم ایران استقبال میکنیم و معتقدیم سازمان یابی کلید رهایی ستمدیدگان و استثمار شونده‌ها است و برای تحقق این مطالبات سازمان یابی کارگران و فرودستان را راه حل اساسی میدانیم. مبیایست همچنان علیه جنگ، علیه هرگونه تجاوز امپریالیسم آمریکا، برای صلح با توده های مردم همراه شویم. مطمئن‌ترین راه علیه جنگ و دفاع از صلح، پیروزی طبقه کارگر و توده‌های میلیونی رنجبران و ستم کشان، شرکت و همبستگی کلیه خلق‌های ستم دیده و جنبش‌های اجتماعی جاری زنان، جوانان، دانشجویان، بازنشستگان و معلمان است. بیاخیزیم، متشکل شویم و اتحاد عظیمی را تحت رهبری طبقه کارگر به وجود آوریم. چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است. حزب رنجبران ایران

به پا خیزیم و.... بقیه از صفحه ۱

آنند که مجوز حمله به ایران را در نشست شورای امنیت مطرح سازند. در برابر این اقدامات و شکست کامل آلترناتیوهای ضد مردمی خارج کشوری تحولات مهمی در داخل در حال شکل‌گیریست. دو جناح حکومتی که سال‌هاست دست در دست هم ایران امروز را بوجود آورده اند در برابر هم قد علم کرده اند و آشکارا دو سرنوشت را برای ادامه سیاست رهبری نظام جمهوری اسلامی مشخص می کنند. راه مقاومت در برابر امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم و راه تسلیم در برابر آمریکا و اسرائیل. اکنون جبهه اصلاحات، میرحسین موسوی، کروی و حسن روحانی نمایندگان سرمایه‌داری نئولیبرالی مافیایی وابسته به بانک جهانی که خود را به عنوان آلترناتیو مورد پسند امپریالیسم و صهیونیسم بزرگ کرده با تمام قدرت وارد میدان شده است. جبهه اصلاحات آشکارا به آمریکا می گوید ما حاضریم کل برنامه دیکته شده شما را از طریق رفرا ندوم و مجلس مؤسسان - از غنی سازی صفر گرفته تا برنامه موشکی تا خلع سلاح کامل نیروهای نظامی ایران را پیاده کنیم. جبهه اصلاحات همراه دیگر جناح‌های خارجی بورژوازی پرو آمریکایی و اسرائیل آشکارا اعلام می کنند ما به جهان تک قطبی آمریکا ایمان داریم و در صورت به قدرت رسیدن حاضریم از گرایش چند قطبی بریکس ایران را بیرون کشیم. پرسش در مقابل این اوضاع تغییر یافته چیست؟ آیا جبهه مقاومت که پس از جنگ ۱۲ روزه غلیظتر از گذشته به بسیج کاروان‌های مذهبی اکتفا می کند و گاهی از سازشکاری امام حسن و امام چهارم زین العابدین و زمانی از مقاومت حسینی سیدالشهدا که به شکست خونینی منجر شد موعظه می کند. دشمن مردم ایران و ابر قدرت آمریکا را باید در تاکتیک جدی گرفت. تنها با قدرت عظیم توده های عظیم مردم ایران است که می توان جلو این جنایتکاران و متجاوزان را گرفت؛ ادامه سیاست‌های ضد کمونیستی و اعمال دیکتاتوری مذهب شیعه‌گری سرنوشتی جز شکست ببار نمی آورد. تجربه تاریخی نشان می دهد هر گونه خیال واهی نسبت به آمریکا و صهیونیسم را باید به دور ریخت. بقول کیسینجر آمریکایی‌ها با دوستان خود بدتر از دشمنان شان برخورد می کنند. ایرانیان خوب به خاطر می آورند که آمریکایی‌ها با دکتر محمد مصدق چکار کردند، با قذافی که تسلیم شده بود چگونه عمل کردند و شاه فراری را ویلان و سرگردان

اما باز هم «زن به‌مثابه نیروی تاریخی» در آن غایب است. مفاهیمی چون «پدرسالاری دولتی»، «اقتصاد جنسی کار»، یا «بدن‌مندی مقاومت» در این متن جایگاه مستقلی ندارند. هم‌چنین، منشور با اینکه به کارگران و معلمان اشاره دارد، اما سخنی از شوراها، سندیکاهای مستقل یا حزب طبقه کارگر به میان نمی‌آورد. در نتیجه، شکاف میان «بیان رادیکال» و «ابزار تحقق» همچنان باقی می‌ماند.

منشور به‌مثابه افق روشن یا سند سرگردان؟ منشور مطالبات حداقلی را می‌توان نخستین تلاش جدی برای تدوین چشم‌اندازی مشترک در میان نیروهای اجتماعی دانست. این منشور، با جسارت، خواسته‌های عمیق و ساختارشکن را مطرح می‌کند؛ اما هنوز در سطح گفتمانی باقی می‌ماند و به زبان سازمان‌یابی و استراتژی سیاسی ترجمه نشده است.

اگر قرار باشد این منشور به نیرویی واقعی در میدان سیاست بدل شود، نیازمند:

الف: تولید نظری هم‌راستا با آن: یعنی پیوند با نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری در ایران.

ب: تبلور در اشکال سازمان‌یافته: شوراها، مجامع عمومی، حزب مستقل طبقه کارگر، اتحادیه‌های پایدار.

ج: هم‌بستگی شبکه‌ای و ضدمرکزگرا: در این فضا نه یک جریان متمرکز، بلکه شبکه‌ای از کنش‌های محلی اما هم‌سونیازاست. در غیر این صورت، منشور به سرنوشت بسیاری از بیانیه‌ها دچار می‌شود: پرطمطراق، اما بی‌اثر. تکرار فاجعه‌ای آشنا در تاریخ ایران.

منابع ارجاعی:

Fraser, Nancy. *Justice Interruptus*, Routledge, 2003.

Laclau, Ernesto & Mouffe, Chantal. *Hegemony and Socialist Strategy*, 1985.

Foucault, Michel. *Power/Knowledge*, 1980.

Gramsci, Antonio. *Selections from the Prison Notebooks*, 1971.

آدورنو، تئودور. دیالکتیک منفی زیست‌نامه‌های مبارزاتی کارگران، معلمان، زنان زندانی در ایران

ایرج پناهی
مرداد چهارصد و چهار



جنگ قطب نما را روشنتر کرد

جنگی که این روزها آسمان ایران را به آتش کشید، فقط دو طرف موشک انداز ندارد. صحنه‌ی سیاسی ایران نیز این روزها عرصه‌ی شلیک کردن است: نه با موشک، بلکه با موضع، با زبان، با سکوت یا با پرچم‌های غلط. و در میانه‌ی این بحران، مردمی که سال‌هاست بین دیکتاتوری داخلی و تهدید خارجی گیر افتاده‌اند، بار دیگر نشان دادند قطب‌نمایی دقیق تری دارند.

دفاع از ایران، دفاع از جمهوری اسلامی نیست
 بسیاری از مردم در روزهای آغازین جنگ، از ایران دفاع کردند. اما این دفاع نه به نیابت از خامنه‌ای بود، نه به نشانه‌ی آشتی با نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی. آن‌که امروز برای حفاظت از خانه‌اش، فرزندانش، و خاکش احساس خطر می‌کند، همان کارگرانی هستند که هر روز برای حقوق خود در اعتصاب و اعتراضند، همان بازنشستگانی هستند که همچنان متشکل با تمام سرکوب‌ها کف خیابان‌ها هستند، همان زنان و معلمان و پرستارانی هستند که چرخ عظیم اجتماعی را با تدبیر و دانش می‌چرخانند ولی بزرگترین اجحافات و تبعیضات در موردشان اعمال می‌شود. اینها همان‌هایی هستند که برای حقوق که در دی، آبان، ژینا و هر روز دیگر شعار "مرگ بر دیکتاتور" سر داده بود. بطن جامعه‌ی ایران از جمهوری اسلامی بیزار است. این نکته‌ای است که هر تحلیلی که از متن مردم جدا نشود، نمی‌تواند نادیده‌اش بگیرد.

اشتباه تاریخی آن‌جاست که برخی، از دل شعارهای ضد امپریالیستی، دوباره همان خطای سال ۵۷ را تکرار می‌کنند: ایستادن پشت سر یک دیکتاتوری به بهانه‌ی ایستادن در برابر دشمن خارجی. این‌بار اما جامعه دیگر آن جامعه‌ی ۵۷ نیست. قطب‌نمای مردم به شدت فعال است؛ مردم با دقت هرچه تمام‌تر تمایز می‌گذارند میان دفاع از کشور و دفاع از نظام، و هر کسی - حتی با کم‌ترین بوی حکومتی بودن - توسط افکار عمومی طرد و «کنسل» می‌شود.

هشدار به چپ‌های هم‌پیمان با سرکوب

بخشی از جریان چپ رادیکال و ضد امپریالیست، دچار بحرانی عمیق از درک ساحت اجتماعی شده است. اینان، که گمان می‌برند ایستادن کنار جمهوری اسلامی در جنگ با اسرائیل نوعی «مقاومت انقلابی» است، در واقع خود را در موقعیتی مشابه

سال ۵۷ قرار داده‌اند: دنباله‌روی از قدرتی که نه‌تنها انقلابی نیست، بلکه خصم آشکار مردم، آزادی و سازمان‌یابی طبقاتی است. این چپ، همانند برخی روشنفکران دهه‌ی ۶۰، اسیر تحلیل‌های جغرافیایی و «دشمن دور» شده و فراموش کرده که دشمن نزدیک‌تر، همین جاست: جمهوری اسلامی و خامنه‌ای (دشمن سرسخت کمونیست‌ها)، با پرونده‌های سنگین از کشتار، شکنجه، سرکوب و سرمایه‌داری رانت‌خوارانه، هیچ نسبتی با منافع طبقه‌ی کارگر، زنان، اقلیت‌ها یا ستمدیدگان ندارد.

در جنگی که هر دو طرف آن جنایت‌کار جنگی‌اند، هیچ پرچم پاکی برای بالا بردن وجود ندارد.

نقدی بر خرده بورژوازی پدرسالار

در میانه‌ی بحران، برخی اقشار خرده‌بورژوا با نگاهی پدرسالارانه به جمهوری اسلامی بازگشته‌اند. جمهوری اسلامی را چون پدری می‌دانند که «گاهی سخت‌گیری می‌کند» اما حالا خانواده در خطر است و باید کنار پدر ایستاد. این نگاه عاطفی و غیرسیاسی، دقیقاً همان نگاه‌ای است که فاشیسم از آن تغذیه می‌کند.

حمایت موقتی از سر دلسوزی خانوادگی برای جمهوری اسلامی، در نهایت به تکرار همان چرخه‌ی سرکوب می‌انجامد. هرگونه حمایت از این رژیم - حتی به نیت دفاع از ایران - یعنی مشروعیت‌بخشیدن به نهادی که بارها ثابت کرده پس از پایان بحران، ابتدا فرزندان همین خانواده را قربانی می‌کند.

آن سوی دیگر میدان: سلطنت‌طلبان حامی بمب

و در سوی دیگر، نیروهایی هستند که با شادی از حملات اسرائیل به ایران، در رؤیای «براندازی با بمب» به سر می‌برند. سلطنت‌طلبانی که به جای ایستادن کنار مردم، کنار جنگ‌طلبان اسرائیلی ایستاده‌اند، درک نمی‌کنند که بمب‌های اسرائیلی نه برای آزادی، که برای بازتولید نظم امپریالیستی فرود می‌آیند.

ایران، حتی در بحران و فقر و دیکتاتوری، وطن همین مردمی است که صدای آزادی‌اند. کسی که جان مردم را برای سیاست هزینه می‌کند، فرقی با سرکوب‌گر ندارد - چه با عمامه باشد، چه با کراوات.

آینده در دل مردم است، همان‌ها که سال‌هاست بدون حمایت قدرت‌های جهانی، بدون تربیون‌های بزرگ، با جان و تن‌شان در خیابان، زندان و تبعید برای آزادی جنگیده‌اند. آن‌ها دشمن‌شان را خوب می‌شناسند، حتی وقتی دوگانه‌سازی‌ها تلاش می‌کنند تشخیص

را دشوار کنند برای همین است که امروز بیشتر از هر زمان دیگر، باید با صدایی روشن گفت.

رهايي، فقط از دل مردم ایران می گذرد

متن از طرف حلقه جوانان مارکسیست ایرانی:

برخی آموزش‌های اساسی مارکسیسم - لنینیسم

قسمت دوم: از چراغ راهنمای طبقه کارگر

جایگاه حزب طبقه کارگر

طبقه کارگر بدون حزب مارکسیست - لنینیستی قادر نیست رسالت تاریخی خود را در هدایت جامعه به سمت سوسیالیسم و کمونیسم به سرانجام برساند. حزب طراز نوین طبقه کارگر وسیله اصلی در دست طبقه کارگر جهت تغییر آگاهانه اوضاع و رهبری جامعه به سمت رهایی و سوسیالیسم است. این حزب باید بتواند با انطباق خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم با شرایط کشور خود به یک تئوری انقلابی دست یابد. تشخیص درست مرحله انقلاب و تعیین تضادهای اساسی و عمده آن مرحله، تعیین آرایش و صف بندی نیروهای طبقاتی و تعیین دوستان و دشمنان انقلاب در داخل و خارج از کشور از وظایف اولیه در تدوین تئوری انقلابی است. در تحلیل نهائی اتخاذ تاکتیک و سیاست درست در هر زمان و مرحله مشخص مهمترین وظیفه حزب است. موفقیت حزب در هر مرحله بستگی به اتخاذ تاکتیک و سیاست درست در آن مرحله دارد.

پیوند تئوری با عمل

مارکس و انگلس وظیفه اصلی فلسفه را تغییر جهان و نه تفسیر جهان دانسته و در تئوری و عمل در این جهت حرکت را آغاز کردند. پیروان سوسیالیسم علمی در سراسر جهان راه آغاز شده را ادامه دادند و با رهبری کمونیست‌ها یا تحت تأثیرشان تغییرات بزرگی در زمانی کوتاه در جهان بوقوع پیوستند. سبک کار پیوند تئوری با عمل نه تنها تفاوت سوسیالیسم علمی را با دیگر تئوری‌های اجتماعی - سیاسی - اقتصادی تعیین میکند، بلکه تفاوت م.ل را با مارکسیسم دانشگاهی آشکار می‌سازد. تحقیق و بررسی و «جستجوی حقیقت از میان واقعیات» کاری است دشوار که بدون آن، پروسه شناخت و انطباق خلاق م.ل نمیتواند آغاز شود. بدون تحقیق و بررسی، ذهنیگری و دگماتیسم رشد



میکنند. تئوری مارکسیستی (ماتریالیستی- دیالکتیکی) شناخت، تئوری انقلابی وانعکاس جهان در حال تغییر و تکامل است. لذا این تئوری به همراه پراتیک رشد کرده و کامل می شود و انسان می بایستی در این پروسه نقشی اساسی ایفا کند. حقیقت تنها به طور نسبی ثابت بوده و شناخت مارکسیستی فقط در پروسه تکرار گذار از پراتیک به تئوری و از تئوری به پراتیک کامل می شود و در تحلیل نهایی، پراتیک معیار سنجش حقیقت می باشد.

حزب پرولتری و خط مشی توده ای

حزب کمونیست همواره بخش کوچکی از طبقه کارگر و توده های مردم خواهد بود. چنین حزبی اگر به این حقیقت اعتقاد نداشته باشد که توده ها سازندگان تاریخ اند و آنرا از طریق مشی واقعا توده ای به اجرا نگذارد، بسرعت منفرد و از محتوا تهی خواهد شد. مشی توده ای یعنی اتکاء به مردم و همه چیز برای مردم. حزب کارگری باید با اتخاذ خط مشی توده ای و اجرای اصل «از توده ها به توده ها» تئوری شناخت مارکسیستی حقیقت را تقویت کند. به عبارت دیگر، وظیفه رهبری حزب اینست که برای یافتن حقیقت به جمع آوری نظرات پراکنده توده های حزبی و غیر حزبی مبادرت کرده، این نظرات را منسجم نموده و به ایده های منظم تبدیل کرده و جهت بررسی تحقق و صحتشان به میان توده ها ببرد.

انتقاد و انتقاد از خود

نفوذ ایدئولوژی غیر پرولتری در احزاب کارگری یک امر اجتناب ناپذیر است و کمونیستها از سرشتی ویژه درست نشده اند. آنها در جوامعی متولد شده و رشد کرده اند که تاثیر ایدئولوژی طبقات مختلف (بویژه طبقه حاکم) بر روی یکدیگر از قانون ظروف مرتبطه تبعیت میکنند. بویژه در کشور ما ایران ایدئولوژی خرده بورژوازی به علت کمیت و ایدئولوژی بورژوازی لیبرال به علت قدرت مادی و پشتوانه امپریالیستی، نفوذ سیاسی و فرهنگی قابل ملاحظه ای دارد. این دو گرایش (خرده بورژوازی و بورژوازی لیبرال) در جنبش چپ بصورت اپورتونیسیم «چپ» و راست بروز کرده و در احزاب و گروههای کمونیستی میتوانند به انحرافات «چپ» و راست منجر شوند. این دو ایدئولوژی همچنین در مسائل تشکیلاتی به شکل لیبرالیسم و کوماندیسم آشکار میشوند و از اینرو، انتقاد و انتقاد از خود حربه ایست برای جلوگیری از نفوذ، بروز و رشد این انحرافات و کمبودها.

استقلال و انترناسیونالیسم

در کشورهای تحت سلطه بدلیل حاکمیت سرمایه داری کمپرادور و نفوذ ایدئولوژیک این

و نیروی عظیم مادی خود را برای نابودی حاکمیت این طبقه و میهن سوسیالیستی آن شوروی بسیج کرد. تا همین امروز بسیاری نیروهای ضدامپریالیست اهمیت این فشار را بدرستی تشخیص نداده اند و لذا در مورد تخریب و عقبگرد سوسیالیسم به تحلیل درستی نائل نمی شوند.

باید به نکته بسیار مهم دیگری نیز توجه کرد و آن اینکه مارکس و انگلس در مورد چگونگی تکوین انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم بجز مطالب بسیار عام مثل اصل کسب قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا، اعمال دیکتاتوری پرولتاریا، هر کسی به اندازه کارش، و... نه میتوانستند به پرولتاریا رهنمود همه جانبه دهند و نه چنین ادعائی داشتند. مثلاً گذار سرمایه داری از رقابت آزاد به امپریالیسم و انتقال مرکز ثقل انقلاب از اروپا به روسیه و کشورهای تحت ستم در دوره مارکس و انگلس قابل پیش بینی نبود.

نکته مهم دیگر این است که هر طبقه اجتماعی برای ساختمان جامعه نوین احتیاج به تجربه و بلوغ ضروری دارد. طبقه کارگر روسیه و دیگر کشورهای سوسیالیستی برای اینکه هم وظایف بورواژی را کامل نموده و هم سوسیالیسم را آغاز کنند، نیازمند زمان کافی بودند تا به بلوغ لازم دست یابند. اهمیت این مسئله وقتی بیشتر روشن می شود که توجه شود که سوسیالیسم بزرگترین گسست از جامعه طبقاتی است. تمام جوامع دیگر اساساً شیوه تولید و شکل مالکیت خصوصی را تغییر دادند در حالیکه سوسیالیسم کل اصل مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و زمین را که باعث استثمار انسان از انسان میشود، نشانه گرفته است. صد یا حتی دویست سال برای بلوغ طبقه کارگر در تاریخ بشری زمانی کوتاه هست. با این وجود، می توان به دلایل زیادی خوشبین بود که قرن آینده، سده پیروزی سوسیالیسم در ابعاد جهانی خواهد بود.

به این ترتیب طبقه کارگر جوان روسیه از همان روز پیروزی انقلاب اکتبر در مقابل پاسخ به این سؤال بزرگ تاریخی قرار گرفت، که با توجه به شکست انقلاب در اروپا، سوسیالیسم را در محاصره سرمایه داری در یک کشور عقب مانده چگونه بسازد؟ و این کاری بود به مراتب عظیم تر و دشوار تر از کسب قدرت سیاسی در روسیه و دیگر نقاط جهان. واقعیت این است که پروسه آزمون و خطا، عقبگرد و پیشروی در این راه اجتناب ناپذیر بود. ولی یک بررسی ساده از پراتیک نشان میدهد که طبقه کارگر روسیه پس از مرگ لنین، تحت هدایت حزب کمونیست شوروی به رهبری استالین، قادر شد روسیه

طبقه در جامعه و طبقه کارگر، روحیه دنباله روی، عدم اتکاء بخود و نبود اعتماد به نفس در میان توده های مردم نفوذ گسترده داشته اند. انترناسیونالیسم بخشی از ایدئولوژی طبقه کارگر است ولی هژمونی طلبی در میان کشورهای بزرگ سوسیالیستی و دنباله روی در احزاب کارگری کشورهای تحت سلطه، ربطی به انترناسیونالیسم پرولتری ندارد. احزاب کمونیست در هر کشور باید استقلال خود را در تجزیه و تحلیل از اوضاع کشورشان حفظ کرده با وجود همبستگی انترناسیونالیستی با احزاب برادر، در امور داخلی آنها دخالت نکنند و از دنباله روی آن نیز بپرهیزند.

نگاهی اجمالی به گذشته جنبش کمونیستی جهانی

معیار اصلی در جمع بندی از گذشته، نه بحثهای نظری، عقاید و سلیقه های فردی بلکه بررسی نتایج عملی حاصل شده است. دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم با تولد مارکسیسم در تئوری و کمون پاریس عملاً آغاز شد. انقلاب کبیر اکتبر بزرگترین و مهمترین واقعه تاریخی قرن بیستم و همه تاریخ بود و توانست شالوده همه نظامهای تاکتونی - مالکیت خصوصی را هدف قرار دهد. در عین حال، عدم پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اروپا و آمریکا طبقه کارگر جوان روسیه را با مشکلات عظیمی روبرو ساخت. تمام امپریالیست ها برای نابودی دولت شوراها بسیج شدند. این عامل خارجی در کنار عامل داخلی، یعنی طبقات ارتجاعی در روسیه، که به صورت مادی و حتی بیشتر بصورت فکری، فرهنگی و نیروی عادات جامعه کهن (فئودالیسم، پیش سرمایه داری لیبرالیسم و خرده بورژوازی) در مقابل پرولتاریا مقاومت نموده و یک لحظه از خرابکاری در کشور شوراها غافل نشدند. منافع بورژوازی جهانی که خود را صاحبان اصلی دنیا میدانست، در اثر انقلاب اکتبر با خطر جدی روبرو شد و آنها حاضر نبودند به سادگی آنرا تحمل کرده و به حال خود رها کنند.

درخور توجه است که انقلاب اکتبر به این دلیل به پیروزی نرسید که سطح نیروهای مولده و تضاد عمده در روسیه برای یک انقلاب سوسیالیستی آماده بود. بلکه، بلشویکها و در رأس آنها لنین توانستند از بحران جهانی سرمایه داری و جنگ امپریالیستی با تحلیلی دایمانه به بهترین وجه استفاده کرده، ناتوانی بورژوازی را در هدایت انقلاب در روسیه تزاری به مردم روسیه نشان دهند و با متحد کردن دهقانان با کارگران، رهبری انقلاب را در نهایت به عهده بگیرند. باید توجه کرد که بورژوازی جهانی واقعاً فقط پس از انقلاب اکتبر بود که بالغ شد، قدرت دوران ساز پرولتاریا را شناخت

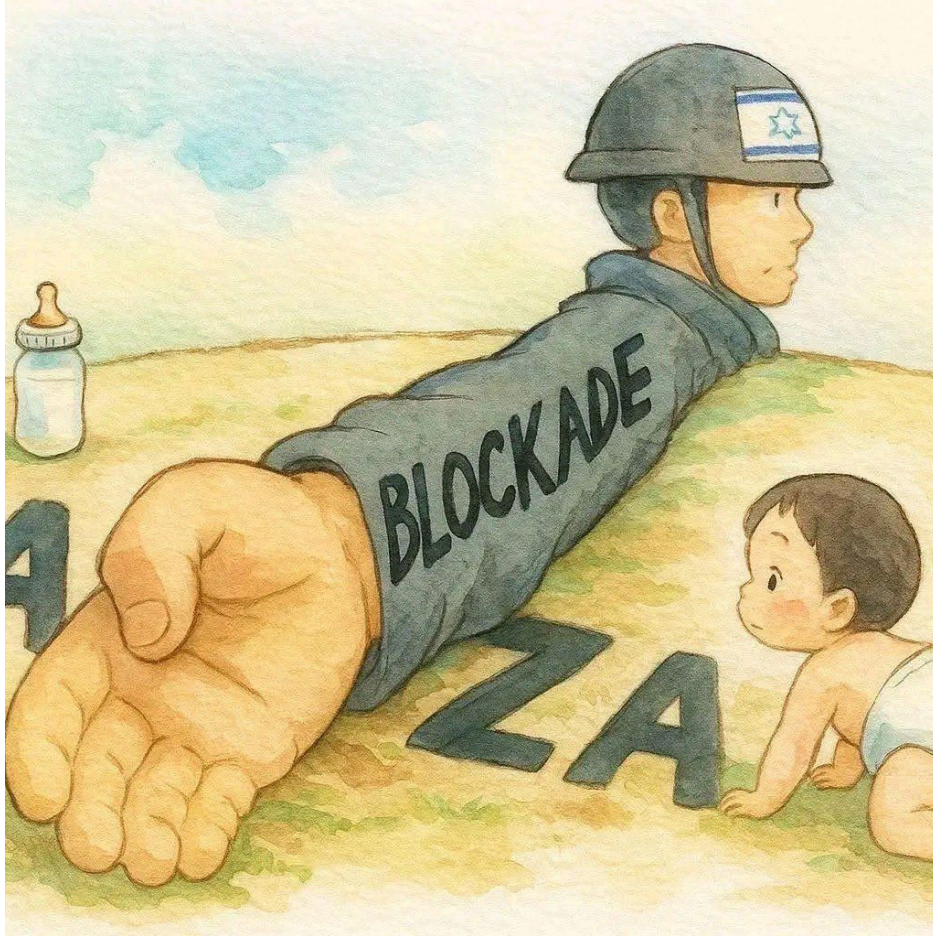
پرولتاریا نمیتواند بدون آزادی کامل زنان، به آزادی کامل دست یابد



تبدیل کرده است. آب و برق نیست، غذا نیست، مکانی برای خواب و استراحت باقی نمانده، دارو برای زخمی ها و بیماران نیست. اسرائیل غزه را تبدیل به جبهه جنگی با مردم کرده است. تک تیراندازان ارتش مردمی را که به مکان های توزیع غذا هجوم می برند می کشند و این وضع هر روز بدتر می شود. هزاران کامیون از ملت ها و دولت های صلح دوست دنیا در پشت درهای غزه در صف های طولانی منتظر ورود هستند. اما ارتش جنایتکار اسرائیل اجازه ورود به آنها نمی دهند. برخی کشورها تلاش کردند که از طریق

تسلیم گشای در غزه لکه شکلی دیگری

غزه به بیابانی از خرابه ها تبدیل شده است که مردم سرگردان، زیر بمب و گلوله، به دنبال تکه نانی کشته می شوند و یا کودکانشان در بستر ناشی از ضعف و بی غذایی جان می دهند. فجایع انسانی در ابعاد کنونی کمتر دیده شده است، قاتلین و فاشیست های صهیونیست ارتشی بیرحم و سفاک را سازمان داده و به خدمت گرفته اند که سرگرمی شان کشتن کودکان است.



عقب مانده را به یک کشور قدرتمند صنعتی تبدیل کرده و اتحاد شوروی را ظفرمندانه از میان تمام طوفانهای عظیم مبارزه طبقاتی در عرصه جهانی خارج نماید. دستاوردهای شگفت انگیز ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و نقش تعیین کننده آن در پیروزی بر فاشیسم در جنگ جهانی دوم، ملل اروپای شرقی را نیز بسوی آزادی سوق داد. توازن قوا بین دولتهای کارگری و بورژوازی، بویژه با پیروزی انقلاب چین، اگرچه بعلت صعود غول عظیم سرمایه داری - امپریالیسم آمریکا - به نفع سرمایه داری باقی ماند، اما تا حدود زیادی بسود پرولتاریای جهانی تغییر کرد. پس از مرگ استالین و برگزاری کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، که موجب تفرقه و پراکندگی جنبش کارگری جهانی گردید جنبش کمونیستی جهانی وارد بحران بی سابقه ای گردید. امپریالیسم جهانی به بهترین وجه از این بحران بهره برداری نمود.

این دوره را میتوان بعنوان دوره پر از گرد و غبارهای ایدئولوژیک در جنبش کارگری ارزیابی کرد. این بحران از بی تجربگی طبقه کارگر جهانی در ساختمان سوسیالیسم و همچنین، تشتت ایدئولوژیک در مبارزه با بورژوازی بالغ و قدرتمند امپریالیسم جهانی برهبری آمریکا ناشی شده و این گرد و غبار ایدئولوژیک در اساس بصورت رویزیونیسم و دکماتیسم و ایسمهای دیگر بروز کرد. ارزیابی از پراتیک ساختمان سوسیالیسم پس از فوت استالین تا عقبگرد و تخریب نهائی سوسیالیسم در اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ نشان میدهد، که هیچ یک از تئوری های برآمده از دوران گرد و غبار ایدئولوژیک قادر نشدند جنبش جهانی کارگری را از بحران خارج کنند. مثلاً نظریه حاکمیت سرمایه داری و تز سوسیال امپریالیسم نتوانست کمونیستها را متحد کند و پراتیک صحت این نظر را رد نمود. نظری که معتقد است اتحاد شوروی اصلاً از مارکسیسم لنینیسم عدول نکرده بود، عدم مرزبندی روشن با رویزیونیسم را نفی کند و فقط فشار سرمایه داری امپریالیستی را عامل تخریب و فروپاشی بداند مورد قبول نیست و همچنین نظر دیگری که علت عقبگرد را صرفاً داخلی می داند مورد مجادله جدی می باشد.

ر. وحیدی

هواپیما برای مردم غزه غذا فراهم کنند که به هیچ وجه کفایت مردم غزه را نمی کند. وقتی مردمان شرافتمند دنیا در تلویزیونهاشان صحنه های غزه را می بینند، اشک می ریزند، فریاد می زنند و مشت گره می کنند، بدون ادعا به خیابان های می آیند و اعتراض می کنند به همین سادگی. اما رهبران جهان متمدن با گفتن اسرائیل حق دفاع از خود را دارد، به جنایات اسرائیل مهر تأیید می زنند و وجدان نداشته آرام لبخند می زنند و اظهار تاسفی هم برای خالی نبودن عریضه نثار مردم غزه می کنند. شرم بر آنها باد جمعیت غزه با ۲/۳ میلیون نفر از زمان آغاز جنگ در بعد از ۷ اکتبر که شامل پناهندگان فلسطینی که از زمین هایشان بیرون رانده شده و یا فرزندان آنها شامل می شود که تا

ارتشی که مورد حمایت دولت های غرب مدافع حقوق بشر و دموکراسی اعم از آمریکا و اتحادیه اروپا است. اسرائیل و آمریکا در حال تحقق نقشه های شیطانی خود علیه جنبش فلسطین و اشغال نوار غزه هستند. آنها در این راه از هیچ سبعیت و درنده خویی خودداری نکرده اند. چنین ارتش خونخواری، مردمان غزه را حیوان و وحشی صدا می زنند. ویدئو های متعددی در فضای مجازی رفتار این ارتش تا دندان مسلح شده خونخوار را به نمایش گذاشته است. رهبران اسرائیل چهره واقعی خود را نشان می دهند و در پارلمان های غرب برایش دست می زنند و هورا می کشند. شرم لغتی که کاملاً برای رفتار این رهبران راست و فاشیست کافی و گویا نیست. اسرائیل با بمباران غزه ۸۵ درصد آنرا به ویرانه

نابود باد امپریالیسم و صهیونیسم



به حال ۹۵٪ از بیمارستان های غزه ویران شده اند، از ۳۰ بیمارستان و ۵۰ مراکز درمانی همه خراب شده اند و فقط ۱۳٪ می توانند بخشی از خدمات را ارائه دهند. نزدیک ۱۲۰ آمبولانس هدف بمباران و تخریب قرار گرفته است نزدیک به ۳۸۵ نفر از کارکنان بیمارستان اعم از پزشک و پرستار کشته شده اند. در اطراف بیمارستان ها، گورهای دسته جمعی ناشی از شدت بمباران ها و نداشتن امکانات کفن و دفن وجود دارد. حدود ۴۳۶۰۰۰ یا ۹۶٪ خانه های غزه کاملاً ویران شده اند، بیش از ۶۱ هزار نفر کشته و ۱۴۰ هزار نفر زخمی شده اند. از شروع جنگ تا به حال ۲۲۰ نفر ناشی از قحطی کشته شده اند که بیش از ۱۲۰ نفر از آنها کودک هستند. بیش از ۵۰۰ هزار نفر در معرض قحطی کامل قرار دارند. تمامی آمارهای فوق با فشار نظامی اسرائیل بر غزه در حال افزایش روزانه هستند. فقط در طی سه هفته گذشته ۴۸ نفر ناشی از سوء تغذیه جان داده اند. ۴۰۰ مدرسه کاملاً ویران شده است چندین دانشگاه کاملاً با خاک یکسان شده است. زیر ساخت ها نظیر آب و برق و تلفن از طرف اسرائیل بسته شده است. آمارهای غیر رسمی از کشته شدن نزدیک به ۳۰۰۰ نفر نیروی مقاومت که عمدتاً نیروی حماس و نیز جهاد اسلامی و برخی دیگر از گروههای مقاومت و ۲۵۰۰ سرباز اسرائیلی خبر می دهند. زخمی های اسرائیل ۱۲۰۰۰ نفر گزارش شده است. این آمارها شامل جنگ اسرائیل و ایران نمی شود.

مدیاهای مزدور و قلم به مزد در تصویر آنچه در غزه می گذرد، کاملاً سالوسانه و با قلب واقعیت ها تمام تلاش خود را برای توجیه اسرائیل در افکار جهانی بکار گرفته اند تا به مردم جهان بگویند اربابان ما هم خط قرمزهایی دارند و در این خط قرمزها اگر صدها هزار انسان هم کشته شود آنها را گزند نیست. اسرائیل هم اکنون بیش ۶۷٪ از نوار غزه را در اشغال دارد و جنگ در مناطق مرکزی به عنوان مانند عملیات شدید ۴۷ درصد آنرا تشکیل می دهد. برخی از شهرک ها با بمباران نقطه به نقطه کاملاً ویران و بالای ۹۰ درصد از مردم غزه بدون سرپناه و یا در چادرها بسر می برند.

غزه چشم مردم دنیا را به ماهیت حقوق بشر و دمکراسی که حکومت های غربی برای مردم جهان موعظه می کنند، گشوده است. غزه تنها نیست این شعار اکثر تظاهرات مردم جهان است از استرالیا تا اسپانیا از مغرب تا فرانسه صدها هزار نفر به خیابان آمدند تا همبستگی خود را با مردم غزه به نمایش بگذارند.

اما نسل کشی و قتل عام مردم غزه بخشی

از نقشه پلید آمریکاست تا بتواند به راههای اقتصادی و منابع کشورهای خاورمیانه در رقابت با کشورهای رقیب، تسلط پیدا کند. راههایی که جلوی رشد چین و هند را گرفته و کنترل خاورمیانه را بدون رقیب بدست بگیرد. تجاوز به ایران از طریق اسرائیل و بمباران مراکز هسته ای هم همین پیام را دارد: "کشورهای بزرگ باید تسلیم یا تجزیه شوند"

جهان در آستانه چرخشی در روابط بین المللی است. روابطی که بعد از جنگ دوم جهانی و بویژه فروپاشی شوروی شکل گرفته است. جنگ غزه، جنگ اوکراین و دریای چین و تعرفه ها، همه بخشی از این چرخش است. بازگشت به جهان تک قطبی تحت رهبری آمریکا. اما روند دیگری که قدرتمندتر است، هم وجود دارد: افول آمریکا و ایجاد جهان چند قطبی.

دعوا در هر دو روند بر سر منابع مالی، انسانی و طبیعی و مواد خام است که ارزش نیروی کار را در خود دارد. در روند کنونی، جنگ غزه با هدف اشغال و از بین سرزمین فلسطین جریان دارد. این واقعیتی انکار ناپذیر است که در پشت آن اساساً مسئله تضاد آنتاگونیستی سرمایه داری امپریالیستی و نیروی کار بین المللی نهفته است.

اما این خودفریبی خواهد بود، که تصور شود اسرائیل در غزه یا نوار باختری متوقف خواهد شد و به گسترش سرزمینی ادامه نخواهد داد. سیاست آمریکا گسترش سرزمینی اسرائیل در خاورمیانه است. بعد از بین رفتن رژیم بشار اسد، اسرائیل بدون هیچگونه دلیلی خطوط بلندی های جولان را برداشت و آنرا اشغال کرد و اخیراً هم مناطق دیگری را اشغال کرده است. اسرائیل طی ۷۸ سال گذشته در هر جنگی که سرزمینی را اشغال کرده آنرا برنگردانده است مگر صحرای سینا که آنرا بعثت رقابت های جنگ سرد و اجباراً تخلیه کرد. اسرائیل همچنان به بمباران لبنان ادامه می دهد. همچنان که ویران کردن غزه و جلو رفتن نیروهای نظامی در کرانه باختری و شهرک سازی ربطی به نوع رهبری فلسطین نداشته و از طرف اسرائیل بیرون راندن فلسطین از سرزمین هایشان است، در لبنان نیز قبل از حزب الله هم تجاوزات اسرائیل به لبنان مکرراً انجام شده است. صدراعظم آلمان مرتس می گوید اسرائیل کار کثیف ما را بعهده گرفته است. پیام مرتس تنها برای اسرائیل نیست بلکه پیامی به همه کشورهای سرکشی است که از آمریکا و غرب اطاعت نمی کنند.

اخیراً برخی از کشورهای اروپایی سیاستی مزورانه را تحت عنوان به رسمیت شناختن کشور فلسطین با بوق و کرنا آغاز کرده اند.

دلیل مزورانه بودنش هم این است که این کشورها که عمدتاً قدرت های اروپایی هستند. با افشا شدن ماهیت شان قصد فریب افکار عمومی و ظاهراً دفاع از مردم فلسطین را دارند بدون اینکه عملاً و من تاکید می کنم عملاً قصدی مبنی بر وادار کردن اسرائیل به آتش بس و جلوگیری از نسل کشی مردم فلسطین داشته باشند. آنها حرف می زنند و عمل نمی کنند. زمانی که دیگر نه از مردم فلسطین در سرزمین شان حضور ماند و نه نامی از خاکشان، دیگر دو کشور شدن اسرائیل بدون مفهوم خواهد شد. و این فریبی است که قدرت های اروپایی برای پاک کردن دست های خونین خود در انظار عمومی از همدستی در نسل کشی غزه، در پیش گرفته اند.

زنده باد جنبش رهاییبخش مردم فلسطین
تنگ و نفرت برصهیونیست های اشغالگر

مهران پیامی

از نامه های رسیده

بحران فراگیر اقتصادی و اجتماعی، محصول مستقیم سرمایه داری جمهوری اسلامی است! امروز جامعه ایران بیش از هر زمان دیگری در آستانه ی فروپاشی قرار گرفته است. فقر، بیکاری، تورم و گرانی افسارگسیخته، زندگی میلیون ها خانواده کارگری و فرودست را به مرز نابودی کشانده است. در شهرک های صنعتی و مراکز تولیدی، به ویژه در خوزستان، کارخانه ها یکی پس از دیگری به دلیل بحران انرژی و بی توجهی مسئولان تعطیل می شوند و هزاران کارگر بی دفاع را به صف بیکاران می افزایند.

بازنشستگان، کارگران، معلمان و پرستاران که با حقوق های ناچیز خود به سختی روزگار می گذرانند، امروز زیر فشار تورم چند برابر شده در دو سال اخیر، حتی از تأمین ابتدایی ترین نیازهای زندگی ناتوان مانده اند. در همین حال، حکومت ضدکارگری و فاسد جمهوری اسلامی یارانه های ناچیز مردم را قطع کرده اما هزاران میلیارد تومان از بودجه عمومی را صرف پروژه های ارتجاعی، مذهبی و تبلیغاتی می کند. این سیاست ها جز بی عدالتی و تحقیر بیشتر مردم نتیجه ای ندارد.

پرسش اساسی این است که چرا با وجود این همه نارضایتی گسترده، این رژیم همچنان بر سر کار مانده است؟ پاسخ روشن است:

زندانی سیاسی آزاد باید گردد



به راه انداخته و با خلق رسانه‌های آلترناتیو، بازنویسی تاریخ از پایین، و تولید هنر و ادبیات انتقادی تخیل جمعی را آزاد کند.

دستگاه‌های ایدئولوژیک « دولت نه فقط با سرکوب، بلکه با ایدئولوژی حکومت می‌کند. مدرسه، مسجد، تلویزیون، حتی خانواده، میدان بازتولید نظم موجودند». در ایران، این دستگاه‌ها، از آموزش ابتدایی تا دانشگاه، انسان‌هایی «مطیع و ایدئولوژیک» تولید می‌کنند. شکستن این چرخه، نیازمند مداخله آگاهانه در این فضاهاست- از آموزش انتقادی تا ایجاد شبکه‌های همیاری مستقل.

پیوند شهر و روستا جنبش‌های انقلابی بدون پیوند پایدار میان شهر و روستا به پیروزی نمی‌رسند. در ایران، شکاف عظیم میان مرکز و حاشیه، پایتخت و استان‌های محروم، یکی از موانع اصلی تغییر است. جنبش‌های سراسری زمانی می‌توانند ریشه‌دار شوند که این پیوند تقویت شود و حاشیه نه صرفاً به عنوان «نیروی پشتیبان»، بلکه به عنوان سوژه سیاسی فعال وارد میدان شود.

قدرت، اخلاق و تجربه زیسته قدرت در همه‌جا جاری است، نه فقط در رأس دولت؛ هر جا که قدرت حضور دارد، مقاومت نیز حضور دارد و ممکن است. و نیز میدانیم که هر اخلاق مسلط، ابزار تثبیت قدرت است و باید «تبارشناسی» آن را شناخت تا تار و پود اخلاق نظم قدرت را فهم کرد. و در تمرکز بر تجربه فرد در شهر مدرن است که می‌توان فهمید چگونه بیگانگی و فردیت افراطی می‌تواند، هم امکان‌رهایی باشد و هم خطر انفعال.

در ایران امروز، قدرت نه فقط در زندان و دادگاه، که در نگاه مأمور شهرداری، در سانسور یک ناشر، و در قضاوت‌های روزمره درباره پوشش و رفتار بدن‌ها و سوژه‌ها جاری است. بازپس‌گیری «حق بر بدن» و «حق بر فضا» بخشی از مقاومت فردی و جمعی است.

سوژه سیاسی سوژه، نه یک موجود خودبسنده و مستقل، بلکه محصول زبان و ساختارهای نمادین است. سیاست‌رهایی‌بخش باید بتواند تمام «نام‌ناپذیرها» و «نقد‌ناپذیرها» و هرآنچه که ایدئولوژی رسمی سرکوب کرده است را وارد زبان کرده و نقد نماید و به عمل و تغییر وادارد. جنبش «زن، زندگی، آزادی» نمونه‌ای بود از برهم‌زدن این نظم نمادین: کلماتی که تا پیش

ریشه‌های مادی تاریخ ایران تاریخ، سراسر، عرصه تضاد نیروهای مادی و روابط تولید است. در ایران، از صفویان به این سو، ساخت دولت و اقتصاد حول محور رانت و انحصار منابع ابتدا زمین و کشاورزی، و سپس حول نفت و گاز و معادن و جنگل‌ها چرخیده است. این ساختار، طبقات اجتماعی را به جای آنکه بر مبنای تولید سازمان دهد، بر مبنای نزدیکی به قدرت شکل داده است. در «اینجا و اکنون» ایران، ما با نوعی از سرمایه‌داری مواجهیم که نه بورژوازی صنعتی خلاق دارد، نه طبقه کارگر متشکل و نیرومند. بلکه سرمایه‌داری تجاری-مالی رانتی است که به قول لنین، «توسعه ناموزون» را تشدید می‌کند: جزیره‌های مدرنیته مصرفی در دل دریایی از فقر و عقب‌ماندگی.

آگاهی طبقاتی و «تمامیت» آگاهی طبقاتی تنها زمانی شکل می‌گیرد که طبقه تحت ستم بتواند کلیت روابط اجتماعی را به عنوان یک «تمامیت» ببیند. (لوکاچ). در ایران امروز، پراکندگی جنبش‌ها، از جنبش کارگری و معلمان تا جنبش زنان و محیط زیست، نشانه فقدان این دیدگاه کلی و آگاهی طبقاتی به معنای تمام آنست. سرکوب و کنترل رسانه‌ای از یک سو، و جذب‌کردن بخشی از نخبگان به دستگاه قدرت از سوی دیگر، مانع پیوند این جنبش‌ها شده است. «اینجا» جایی است که دعوت به بازسازی افق مشترک اهمیت می‌یابد.

حزب و سازمان‌یابی لنین هشدار می‌داد که «خودانگیختگی توده‌ها» بدون سازمان سیاسی منسجم، نمی‌تواند به تحول ساختاری بینجامد. تجربه ایران نشان داده که خیزش‌های بزرگ از ۱۳۵۷ تا «زن، زندگی، آزادی»، اگر به ساختار سازمانی پایدار متکی نباشند، یا توسط نیروهای ارتجاعی مصادره می‌شوند، یا فروکش می‌کنند. این سازمان، نه تکرار مدل‌های عمودی و اقتدارگری قرن بیستمی، بلکه شبکه‌ای افقی-عمودی می‌تواند و این امکان را دارد که هژمونی‌گفتمانی و عملی ایجاد نماید.

هژمونی فرهنگی اهمیت «سنگرهای فرهنگی» در مبارزه سیاسی بر کسی پوشیده نیست. در ایران، قدرت مسلط توانسته است از طریق نظام آموزشی، رسانه‌های رسمی، و شبکه روحانیت، هژمونی فرهنگی را بازتولید کند. در «اینجا و اکنون»، هر حرکت سیاسی‌رهایی‌بخش می‌تواند جنگ موضعی فرهنگی

اختلاف و پراکندگی میان جریان‌های سیاسی و کارگری. جمهوری اسلامی همواره از این تفرقه‌ها برای بقای خود بهره برده است؛ هر جنبشی را یا سرکوب کرده و یا با سوءاستفاده از شکاف‌های درونی به انزوا کشانده است. اما تجربه نشان داده است که هر زمان کارگران، معلمان، پرستاران و بازنشستگان با هم متحد و هم‌صدا شده‌اند، پایه‌های این حکومت به لرزه افتاده است. آینده‌ای عادلانه و انسانی تنها از مسیر وحدت آگاهانه، سازمان‌یافته و سراسری طبقه کارگر و همه زحمتکشان می‌گذرد.

امروز بیش از هر زمان دیگری وظیفه‌ی ماست که صفوف خود را مستحکم کنیم و با اتحاد و همبستگی، مبارزات پراکنده را به یک جنبش قدرتمند و سراسری بدل نماییم. تنها در چنین شرایطی است که می‌توان به عمر نظام پوسیده جمهوری اسلامی پایان داد و راه را برای آزادی، برابری و عدالت اجتماعی هموار ساخت.

زنده باد اتحاد کارگران، معلمان و زحمتکشان!

رجب‌خوزستان

«اینجا و اکنون»

دعوت به بازخوانی تاریخ انتقادی در ایران چرا بازگشت به تاریخ؟

در ایران امروز، بحران‌های چندلایه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و زیست‌محیطی، به نقطه‌ای رسیده است که دیگر نمی‌توان آن‌ها را صرفاً به «ناکامی‌های مدیریتی» یا «سوءتصمیم‌ها» مدیران و مجریان سیاست تقلیل داد. آنچه در برابر ماست، حاصل انباشت تاریخی ساختارهایی است که از دل روابط قدرت، مالکیت و ایدئولوژی شکل گرفته‌اند. این «اینجا و اکنون» بدون فهم تاریخی انتقادی‌اش، به سادگی در دام همان چرخه‌های تکرارشونده خواهد افتاد.

مارکس می‌نویسد، «انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند، اما نه تحت شرایطی که خود برگزیده‌اند». این شرایط در ایران، محصول ترکیبی است از ساختارهای پیشامدرن دولت‌داری، سرمایه‌داری رانتی وابسته به نفت، و دستگاه ایدئولوژیک که بر زندگی روزمره مردمان سلطه تام و تمام دارد. اگر در پی رهایی هستیم، نخستین گام بازخوانی نقادانه این تاریخ است.



جهان باید با تمام قدرت جلوی ادامه نسل کشی را فوراً بگیرد. قدرتهای غربی از جمله امپریالیسم آمریکا باید از ارسال اسلحه و مهمات به اسرائیل دست بردارند. دفاع از مردم فلسطین امروز به امر کل بشریت در برابر مشتی فاشیست صهیونیست تبدیل شده است.

رضا پهلوی با همراه شدن با نتان یاهو نسل کش و تقاضای او از اسرائیل و آمریکا که به ایران تجاوز کنند و طرفدارانش در تهران پس از تجاوز اسرائیل به پای کوبی برخاستند؛ روی پدر و جدش را سفید کرده است. رضا پهلوی و عبدالله مهتدی سگ های زنجیری امپریالیسم آمریکا هستند و خود فروخته و خالی از هر گونه وجدان انسانی اند.

حزب رنجبران ایران همراه توده های میلیونی جهانی راه حل فلسطین را در میدان ها و خیابانها می بیند. در برابر چنین دشمنانی راه حلی جز مبارزه و اتحاد سراسری مردم جهان موجود نیست.

وظیفه کلیه نیروهای آزادی خواه ایران است همچون مردم جهان به پشتیبانی تا آخر از مردم فلسطین برخیزند.

حزب رنجبران ایران

تحلیلی اجمالی از اوضاع پر تلاطم

تحلیلی اجمالی از اوضاع پر تلاطم اقتصادی و رانتهی ایران بعد از جنگ ۱۲ روزه

یادمان هست حدود دوماه قبلا از تجاوز اسرائیل به ایران نامه ای از سوی رهبران اپوزسیون داخل کشور به کوترش رییس سازمان ملل فرستاده شد که مضمون شعاری آن این پیام بود ما امضاء کننده های این نامه در پی تهدیدات امریکا و اسرائیل و حمله به ایران اعلام میداریم که با تمام توان با هرگونه تجاوز خارجی مخالفیم و آنرا پیشاپیش محکوم مینمائیم و هرگز لشکر پیاده نظام تجاوزکاران نخواهیم شد و با آگاهی اعلام میکنیم که اهداف شوم متجاوزین که تجزیه ایران است را محکوم و در صورت لازم با آن خواهیم جنگید.....، ۱۲ روز جنگ بی وقفه که هدفش کشتادن مردم به خیابانها و موج سواری تجزیه طلبان بود با هوشیاری مردم فهیم و شکست برنامه امریکا و اسرائیل به پایان رسید.....

پیام رهبر و دولت به مردم حاکی از رضایتمندی از هوشیاری ملت ایران بود، بعد از جنگ

به پشتیبانی از جنبش آزادی بخش خلق فلسطین برخیزیم

رهایی خلق فلسطین دیگر تنها موضوع استقلال و ایجاد یک کشور نیست. موضوعی است در حیطه پاسخ کل بشریت به وجدان و اخلاقیات خود. موضوعی است در حیطه نسل کشی، پاکسازی یک ملت، خیانتی است در حق کودکان، زنان و صدها هزار آواره فلسطینی که به شیوه گرسنگی دادن آنها، به فجیع ترین شیوه ای که تا بحال انسان علیه انسان تجربه کرده است در مقابل چشمان هشت میلیارد مردم جهان قرار دارد.

رهبر دموکراسی جهان سرمایه داری در همان روزهای اولیه اشغال کاخ سفید به شرکت های آمریکایی وظیفه داده بود تا طرح انتقال دو میلیون مردم غزه را به کشور سومالی ارائه دهند. به این خیال که می تواند نقشه دیرینه ایجاد اسرائیل را تحقق بخشد. نقشه ای که هنوز روی میز است و حمله به ایران و جنگ داوازده روزه چنین هدفی را دنبال می کرد.

بر اثر مقاومت جهانی و خیزش سراسری توده های مردم سراسر جهان علیه نسل کشی، طرح ایجاد دو کشور باریگر توسط کشور های اروپایی مطرح شد. چند روزیست که نتان یاهو اشغال کامل غزه را توسط نیروهای مسلح اسرائیلی پیش کشیده است. طرحی که عملا هم اکنون بیش از دو سوم خاک غزه در اشغال اسرائیل است.

اعلام راه حل دو کشوری توسط کشورهای فرانسه و انگلیس در زمانی که همچنان این کشورها خدمات و اسلحه به اسرائیل برای ادامه جنایتکاریش می فرستند تنها برای خواباندن جنبش های میدانی توده های مردم کشورشان است.

در زمانیکه توده مردم فلسطینی در حال مرگ اند، کودکان از بی غذایی می میرند و نابودی و قتل عام یک ملت در دستور است، در کنفرانس ها حرف زدن از راه حل یک کشور بدون اقدام آتش بس، بدون یک نیروی میدانی جهانی در بیرون راندن اسرائیل از مناطق اشغالی حرفی برای ایجاد توهم است. راه حل فلسطین بدست مردم قهرمان فلسطینی با پشتیبانی میلیونی توده جهانی در سراسر جهان که هر روز بر قدرت این جنبش های جهانی به دفاع از فلسطینی ها گسترده میشود، صورت می گیرد. این جنبش دادخواهی سراسری آغازی است در دوران افول امپراتوری آمریکا که حاکمان آن برای نجات فرو پاشی نظام جهانی سرمایه داری به جنایت کاری بی مانندی دست می زنند و هر روز بر خطر جنگ هسته ای می افزایند.

از آن در گفتمان رسمی غایب یا تحریف شده بودند، به مرکز گفتار عمومی آمدند.

« اینجا و اکنون »

ایران امروز در نقطه ای است که اگر تاریخ خود را از پایین و با نگاه انتقادی بازخوانی نکند، محکوم به تکرار تراژدی های گذشته است. « اینجا و اکنون » ما، همان نقطه ای است که در آن باید: ساختارهای مادی سلطه را بشناسیم هژمونی فرهنگی را به چالش بکشیم اخلاق و قدرت را تبارشناسی کنیم تجربه زیسته و سوژه سیاسی را بازآفرینی کنیم.

این نه به معنای نوستالژی انقلابی، بلکه به معنای کنش آگاهانه در برابر تکرار تاریخی است. تاریخ انتقادی، نه موزه ای برای یادبود، که اسلحه ای برای اکنون است.

منابع پیشنهادی

1. Karl Marx, *The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte*
2. Georg Lukács, *History and Class Consciousness*
3. Vladimir Lenin, *What Is to Be Done?*
4. Antonio Gramsci, *Prison Notebooks*
5. Louis Althusser, *Ideology and Ideological State Apparatuses*
6. Mao Zedong, *On New Democracy*
7. Michel Foucault, *Discipline and Punish*
8. Friedrich Nietzsche, *On the Genealogy of Morals*
9. Georg Simmel, *The Metropolis and Mental Life*
10. Jacques Lacan, *Écrits*

ایرج پناهی

مرداد - چهارصد و چهار



جنگ سرد جدید علیه چین را به شکلی هرچه تهاجمی‌تر پیش می‌برد شتاب‌بخشی به هزینه‌های نظامی، تغییر منابع ملی از اولویت‌های داخلی و خارجی دیگر، و تسلیح همه ابزارهای اقتصادی و فناورانه، همراه با نوعی مک‌کارتیسم جدید. این روند بخشی از یک جنگ طلبی نژادی بزرگ‌تر علیه همه مهاجران، بیگانگان و حامیان فلسطین، چین و غیرغریبان به طور کلی است، که با اخراج‌های سیاسی - گاه تا اردوگاه‌های کار اجباری در خارج - همراه شده است.

مارکو روبیو، ایدئولوگ سرسخت ضدکمونیست، در جلسات سنا درباره نامزدی خود اعلام کرد که چین «با تقلب به جایگاه ابرقدرتی دست یافته است» و این کار به زیان آمریکا بوده است. هگست، دیگر مقام دولت، گفته است «چین کمونیست بر پایه استبداد، دزدی و فریب زنده است» و دشمن اصلی ایالات متحده است. او به‌عنوان وزیر دفاع اعلام کرده که واشنگتن «برای جنگ با پکن آماده است»، هرچند مدعی است که هنوز خواهان اجتناب از آن است. مشاور امنیت ملی ترامپ، مایک والتز، که در ماه مه به‌دلیل رسوایی سیگنال برکنار شد، مستقیماً از یک «جنگ سرد» با چین سخن گفت و حزب کمونیست چین را دشمن اصلی واشنگتن معرفی کرد.

بخش سوم: استراتژی ضدقدرت و نظریات البریج کلی

برای درک جنبه‌های استراتژیک جنگ سرد آمریکا علیه چین و خطرات ورود به جنگ گرم، لازم است مفهوم استراتژی ضدقدرت (Counterforce) و جنگ هسته‌ای محدود بین ابرقدرت‌ها بررسی شود. برداشت اصلی از جنگ سرد پس از جنگ جهانی دوم این بود که ابرقدرت‌های هسته‌ای نمی‌توانند وارد جنگ گرم شوند، زیرا به تخریب تضمین‌شده متقابل منجر می‌شود. بنابراین، مجبور بودند در نقاط دیگر جهان درگیر شوند بی‌آنکه رودررویی مستقیم داشته باشند. سیاست هسته‌ای آمریکا برای دهه‌ها بر (MAD) متکی بود، به این معنا که جنگ هسته‌ای غیرقابل تصور و تسلیحات هسته‌ای «غیرقابل استفاده» بود. این دیدگاه با رویکردی حداقلی به تسلیحات هسته‌ای پیوند داشت. اما از دهه ۱۹۸۰ به بعد، سیاست هسته‌ای آمریکا به سوی دکتترین حداکثری ضدقدرت تغییر یافت که هدف آن قابل استفاده کردن دوباره سلاح‌های هسته‌ای و «قابل تصور کردن» جنگ هسته‌ای بود. این دکتترین به دنبال دستیابی به توانایی حمله نخست یا برتری هسته‌ای بود. اگر این برتری دست‌نیافتنی

اصل مترقی ۴۴ از قانون اساسی و بالا بردن اختیارات رهبری و پشتیبانی رهبری از این حجم رانت سبب شد تا بخش خصوصی یا خصولتی بتواند ضربات کاری بر پیکر نیم جان اقتصاد کشور بزند خیلی راحت خیلی ساده این اصل را که اقتصاد دولتی، خصوصی و تعاونی در تمام زمینه‌های تولید و توزیع که میبایست با کمک دولت راه اندازی می‌شد کنار زد و دست خصولتی‌ها را در چپاول و غارت اموال عمومی باز گذاشت که میبینیم از هیچ نوع اختصاصی کردن گریز ندارند و همچنان با داشتن امکانات مانند اسکله‌های خصوصی، و ده‌ها کشتی بدون پرداخت گمرک، عوارض و مالیات هرچه که بخواهند میکنند و از این خصولتی رهبری هم با تمام قوا دفاع میکند،،،،،؟! حال چگونه میخواهند خودشان خودشان را اصلاح کنند،،،،، واقعا مرغ پخته هم خنده‌اش میگیره،،،،، این فساد تا آنجا پیش خواهد رفت که خودش زیر آب خودش را خواهد زد !!.

خسرو مرداد ۱۴۰۴

امپریالیسم «مگا» و.... بقیه از صفحه آخر

داخلی اوکرائین به جنگ تمام‌عیار نیابتی بین ناتو و روسیه گسترش یافت. مسکو برای جلوگیری از حمله آماده‌شده رژیم کی‌یف وارد عمل شد و از دونباس روس‌زبان در مرزهای خود حمایت کرد. حتی در حالی که آمریکا/ناتو درگیر یک جنگ نیابتی بزرگ با روسیه در اوکرائین بودند جنگی که ایالات متحده و ناتو کمک‌های عظیم نظامی و لجستیکی در آن تزیق کردند - دولت بایدن همچنان جنگ سرد جدید علیه چین را که ترامپ آغاز کرده بود پیش می‌برد و بدین ترتیب روسیه و چین را هم‌زمان تهدید می‌کرد.

بخش دوم: بازگشت ترامپ در ۲۰۲۴ و استراتژی معکوس کیسینجر

با انتخاب مجدد ترامپ در ۲۰۲۴، سیاست آمریکا دوباره به سمت تلاش برای پایان دادن به جنگ نیابتی در اوکراین تغییر یافت تا استراتژی کلان امپریالیستی ایالات متحده روی هدف اصلی یعنی مهار خیزش چین متمرکز شود. در آنچه به‌عنوان «استراتژی معکوس کیسینجر» شناخته می‌شود، دولت ترامپ بار دیگر در پی برقراری تنش‌زدایی با روسیه برای تقسیم دو ابرقدرت اوراسیایی است.

رژیم مگا «آمریکا را دوباره بزرگ کن» اکنون

زرمه‌هایی ناشی از دلجویی برای برداشتن کارهایی به نفع مردم شنیده شد،،،،، اما متأسفانه هیچ اقدام عملی در این جهت نه در زمینه اقتصادی نه سیاسی انجام نشد و فضا با انتخاب جنتی و صدیقی متشنج تر هم شد. از سوئی هنوز خون شهدای بر زمین خشک نشده بود که گرانی‌های ۳۰ تا ۵۰ درصد برخورد خوراک مردم بسته شد از هر منظر و دیدگاه که به اینهمه نامردمی بنگری انگشت به دهان میمانی که چگونه این جماعت آب به آسیاب دشمن متجاوز ریختند و موج اعدام‌ها بی وقفه ادامه یافت این اقدامات آنقدر شک برانگیز است که به ذهنمان فشار مضاعف آورده احساس می‌کنی که نه تنها جاسوسان موساد در میان نظامیان و اطلاعاتی‌ها نفوذ کرده اند هم در بخش اقتصاد و سیاسی نیز نفوذ نموده اند،،، آخه چگونه ممکن است با مردمیکه هوشیارانه نقشه نشان یاهو و ترامپ را نقش بر آب کردند چنین رفتار کرد ؟؟؟!

تاریخچه نفوذی‌ها بس سیاه است و برما روشن می‌سازد که به این همه نابخردی مشکوک شویم سال ۵۸ زمانیکه سفارت آمریکا توسط دانشجویان طرفدار امام اشغال شد بلافاصله در یک جمع ۳ نفره و تحلیل دقیق متوجه شدیم که این یک توطئه از جانب سازمان جاسوسی سیا آمریکا بوده است حدود ۱۰ سال است که مدارک مربوطه افشا شده نشان می‌دهد که این نقشه به وسیله سیاست مدار مشهور آمریکا کسینجر و مکفارلن طراحی شده بوده است،،،،، امروز مدارکی بدست آمده که ناشی از انهدام برج‌های دو قلو در آمریکا که مشکوک بوده اند میباشند،،،،، آخه چگونه وقتیکه تمام حکام در رأس هرم همه از اینهمه نابسامانی فریادشان درآمده اما رأس هرم قدرت قادر نیست کوچکترین گامی برای برهم زدن این بازی کثیف بردارد وقتی می‌گوییم راس هرم یعنی رهبری، رئیس جمهور، رئیس مجلس، رئیس قوه قضائیه، و رئیس شورای امنیت ملی، مجلس خبرگان، شورای نگهبان،،،،، و روآسای نظامی و و آخه خیلی حرفیست که این جمع قدرتمند که این همه نابسامانی را قبول دارند و بارها بران تاکید میکنند اما هیچ گام مثبتی در جهت اصلاح این بلبشو برنمیدارند،،،،،؟!.. یک مثال حدود بیش از ۳۰ سال پیش مهدوی کنی رییس مجلس خبرگان در فتوایی بازرگانی به وسیله دولت را حرام اعلام میکند و از این طریق دست واسطه‌ها، دلالان و آقازاده‌ها را برای قاچاق و خروج دلارهای رانتی از کشور رقم می‌زند، این یک نمونه کوچک است که دزدی‌های بخش خصوصی رانتخوار در آن سر به فلک میکشد، کنار گذاشتن



باشد، هدف ثانویه آن طراحی جنگ هسته‌ای محدود است که آمریکا بتواند در سطوح مختلف تشدید بحران دست بالا را داشته باشد.

در چنین جنگی، تصور می‌شود که ایالات متحده می‌تواند رقیب را وادار به عقب‌نشینی کند بدون آنکه به جنگ هسته‌ای تمام‌عیار جهانی برسد. در جامعه برنامه‌ریزی استراتژیک آمریکا، برجسته‌ترین نظریه‌پرداز جنگ هسته‌ای محدود با چین - عمدتاً بر سر تایوان «البریج کلپی» است. او نوه ویلیام کلپی، رئیس سابق سیا، و تحصیل‌کرده هاروارد است. کلپی در دولت نخست ترامپ معاون وزارت دفاع در حوزه راهبرد و توسعه نیرو بود و نویسنده اصلی «استراتژی دفاع ملی آمریکا» ۲۰۱۸ به شمار می‌رود. پس از آن، او اندیشکده «ابتکار ماراتن» را بنیان گذاشت و روابط نزدیکی با «بنیاد هریتیج» ایجاد کرد. کلپی در سنای آمریکا با مخالفت برخی نئومحافظه‌کاران جمهوری خواه و دموکرات‌ها روبرو شد، زیرا مواضع او در خاورمیانه به اندازه کافی جنگ‌طلبانه تعبیر نمی‌شد. اما از طرف جناح (مگا)، او حمایت کامل داشت؛ از جمله چی‌دی ونس معاون ترامپ، ایلان ماسک که به «تزار» معروف شده چارلی کرک رهبر و کوین رابرتز رئیس بنیاد هریتیج که حتی همراه کلپی مقاله‌ای نوشت و خواستار تغییر تمرکز آمریکا از اوکراین به چین شد. کلپی به‌عنوان یک «واقع‌گرای جمهوری خواه» در سبک کیسینجر شناخته می‌شود و تمرکز اصلی او آماده‌سازی تهاجمی برای جنگ هسته‌ای محدود با چین بر سر تایوان است. در استراتژی دفاع ملی ۲۰۱۸، چین به‌عنوان دشمن اصلی معرفی شد و برای نخستین‌بار جنگ هسته‌ای محدود به‌طور رسمی در راهبرد دفاع ملی آمریکا ادغام گردید.

کلپی در محافل نظامی و ژئوپلیتیکی به‌عنوان پیشگام «استراتژی انکار» شناخته می‌شود. این راهبرد نوعی جنگ محدود است که با استفاده از توانایی‌های نظامی غیرراهبردی و همچنین تسلیحات ضدقدرت به دنبال محروم کردن طرف مقابل از اهداف نظامی‌اش است.

کلپی استدلال می‌کند که آمریکا دیگر نمی‌تواند بر برتری مطلق جهانی یا حتی منطقه‌ای در اقیانوس هند و آرام حساب کند. بنابراین باید با راهبرد انکار مانع دستیابی چین به اهداف خود در تایوان شود. او هشدار می‌دهد که جنگ پیشگیرانه علیه چین خطرناک است چون چین هم مانند آمریکا زرادخانه هسته‌ای دارد که پس از حمله نخست باقی خواهد ماند. با این حال، او مدعی است آمریکا در سطوح مختلف

تشدید بحران، توانایی ضدقدرت برتری دارد که به آن امکان می‌دهد چین را در هر مرحله وادار به عقب‌نشینی کند. در این چارچوب، کلپی پیشنهاد می‌دهد واشنگتن با حمله به زیرساخت‌های کلیدی چین (راه‌های حمل و نقل، انرژی، مخابرات، بنادر و فرودگاه‌ها) و در مراحل بعدی صنایع، فناوری و حتی توان هسته‌ای چین، هزینه‌های جنگ را برای پکن چنان بالا ببرد که ادامه آن ناممکن شود. این راهبرد حتی شامل احتمال بازپس‌گیری تایوان در صورت اشغال موفق آن توسط چین است. به باور کلپی، این همه بخشی از یک جنگ محدود است که می‌تواند حتی به جنگ هسته‌ای محدود منجر شود، اما ظاهراً از جنگ تمام‌عیار جهانی اجتناب کند.

بخش چهارم: «گنبد طلایی» ترامپ، رقابت تسلیحاتی و بحران اقلیمی

یکی از جاه‌طلبانه‌ترین و در عین حال غیرعقلانی‌ترین طرح‌های ترامپ، پروژه‌ای موسوم به «گنبد طلایی» است که قرار است ایالات متحده را در برابر موشک‌های بالستیک دشمنان محافظت کند. مرحله نخست این طرح شامل بهبود رهگیرهای زمینی است، اما تمرکز اصلی بر توسعه هزاران ماهواره در مدار زمین با قابلیت حمل موشک‌های هایپرسونیک است. پیمانکار اصلی این پروژه، شرکت اسپیس‌ایکس متعلق به ایلان ماسک است که هم‌اکنون در حوزه ماهواره‌های کوچک و پرتاب‌های فضایی برتری دارد علاوه بر آن، شرکت (کاستلیون) متشکل از کارکنان سابق اسپیس‌ایکس نیز روی موشک‌های هایپرسونیک کار می‌کند، شرکت (Brilliant Swarms) و شرکت (Booz Allen Hamilton) ایده «گله‌های هوشمند» را پیش کشیده است که شامل منظومه‌ای از ماهواره‌های مجهز به هوش مصنوعی در مدارهای مختلف خواهد بود. گرچه ترامپ این پروژه را به‌عنوان سپری «دفاعی» معرفی می‌کند، اما هدف اصلی آن تهاجمی است اگر آمریکا بتواند از خاک خود در برابر حملات تلافی‌جویانه محافظت کند، در عمل به برتری هسته‌ای یا توانایی حمله نخست دست می‌یابد. با این حال، کارشناسان تأکید می‌کنند که این سیستم در برابر یک حمله تمام‌عیار کارآمد نخواهد بود، زیرا موشک‌های زمین‌پایه ارزان‌تر و آسان‌تر از سامانه‌های فضایی تولید می‌شوند و در صورت جنگ، تعداد بالای آنها هر سامانه دفاعی را در هم خواهد شکست. بنابراین، گنبد طلایی به‌جای کاهش تهدید، احتمال آغاز یک مسابقه تسلیحاتی هسته‌ای جدید را افزایش می‌دهد، زیرا کشورها برای غلبه بر این سپر مجبور به تولید تعداد

بیشتری موشک خواهند شد. ترامپ حتی ایده «خلع‌سلاح راهبردی» را مطرح کرده است که بر اساس آن تعداد کلاهک‌ها و موشک‌های بالستیک طرفین محدود شود تا سامانه دفاعی آمریکا کارآمد جلوه کند. اما واقعیت این است که چنین سیاستی مانع خلع‌سلاح واقعی نمی‌شود و برعکس، مسابقه تسلیحاتی جدیدی را به راه خواهد انداخت. در حالی که دولت ترامپ میلیاردها دلار برای طرح‌های پرهزینه نظامی اختصاص می‌دهد، همزمان تمام تلاش‌ها برای مقابله با بحران تغییرات اقلیمی را لغو کرده است.

در آوریل ۲۰۲۵، ترامپ طی یک فرمان اجرایی، دادستان کل آمریکا را موظف کرد تمام قوانین ایالتی و محلی مربوط به حفاظت از محیط‌زیست و مبارزه با تغییرات اقلیمی را غیرقانونی اعلام کند. به این ترتیب، دولت او نه‌تنها برنامه‌های فدرال برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای را حذف کرد، بلکه مانع اقدامات ایالتی و محلی در این زمینه نیز شد. این سیاست به‌روشنی نشان می‌دهد که در حالی که ترامپ مدعی حفاظت از مردم آمریکا در برابر نابودی هسته‌ای است عملاً هیچ اقدامی برای جلوگیری از نابودی زیست‌محیطی و فاجعه جهانی ناشی از گرمایش زمین انجام نمی‌دهد.

بخش پنجم: تبلیغات فاشیستی («America First»)، و نتیجه‌گیری

نوام چامسکی استدلال کرده بود که تبلیغات در جوامع دموکراتیک پیچیده‌تر از نظام‌های اقتدارگراست، زیرا در جوامع دموکراتیک به‌طور پنهانی و از طریق ارزش‌های درونی‌شده و رسانه‌ها عمل می‌کند، در حالی که در جوامع اقتدارگرا به شکل عریان و خشن اعمال می‌شود. با این حال، تجربه آلمان نازی نشان داد که تبلیغات فاشیستی زمانی بیشترین اثرگذاری را دارد که آشکارا خشن و غیرعقلانی باشد و توده‌ها آگاهانه با آن همذات‌پنداری کنند، حتی اگر به ماهیت غیرانسانی آن واقف باشند، این همان نقطه اوج ضد عقلانیت است.

نمونه‌ای تاریخی از چنین تبلیغاتی، پوستر نازی‌ها در نوامبر ۱۹۳۳ بود که شعار «با آدولف هیتلر، آری به برابری و صلح» را مطرح می‌کرد. این شعار، در حالی که نازی‌ها ارتش آلمان را بازسازی می‌کردند، وعده «صلح از طریق قدرت» می‌داد و مردم را به حمایت از جنگ‌طلبی فرا می‌خواند. این الگو بعدها در شعار «آمریکا اول» ترامپ بازتولید شد. شعار («America First») که برخی آن را نماد «انزواگرایی» معرفی کرده‌اند، در واقع ریشه‌ای



نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم... بقیه از صفحه آخر

از آن برونو بوآتسی به دبیرکلی برگزیده شد. او در سال ۱۹۲۶ در راه برپا نگهداشتن سندیکای C.G.d.L. و آنچه از شاخه های دیگر باقی مانده بود، سخت کوشید، هرچند که «قانون رُگو» به گونه ای، بر جای ماندن «سندیکاهای موجود» را پذیرفته بود اما این بند نیز از سوی رژیم زیر پا گذاشته شد و سندیکای آزاد و مستقل، که تا پنج سال پیش از این، در مجموع سه و نیم میلیون عضو، که دو میلیون و سَد پنجاه هزار از آن در CGdL عضویت داشتند، به سایه آن تشکیلات کاهش یافت.

در سوم آوریل ۱۹۲۶ قانون شماره ۵۶۳، مشهور به «قانون رُگو» (Legge Rocco)، «درباره انطباق قضایای روابط کاری» تصویب شد که شرایط را برای سندیکا با کیفر قضایی نیز رو به ساخت.

پس از سوء قصد ها به موسولینی، به ویژه در سی و یکم اکتبر ۱۹۲۶ (نگاه کنید به بخش سیزدهم) فشارهای سخت و خشونت بار و بگیر و ببند در همه کشور به راه افتاد و سندیکای سراسری نیز مضمون نماند و بار دیگر مکان های آن با یورش و خرابی از سوی دسته جات و پلیس فاشیست همراه گشت. برونو بوآتسی در سوئیس بود و در پرهیز از دستگیر شدن به ایتالیا بازنگشت، چرا که نام او نیز در سیاهه دستگیر شوندهگان بود، از آن روی که در نهم نوامبر (۱۹۲۶) در گروه نمایندگان انشعابی اونتینی (Aventini)، که در دهم ژوئن ۱۹۲۴ بر ضد فاشیسم و کشتن متوتی از مجلس بیرون رفته و مجلس دیگری را بپا کرده بودند (در این باره نگاه کنید به بخش پنجم)، با دولت موسولینی مخالفت کرده بود. در

غیاب او و در ادامه قوانین فاشیسم، در چهارم ژانویه ۱۹۲۷ رهبران سابق سندیکا، رینالدو ریگلا، لودویگو د'ازگنا و یکی از اعضای رهبری، ج، ب، ملیونه (G. B. Maglione) پیشنهاد انحلال سندیکا را مطرح کردند، که از سوی کمونیست ها و سوسیالیست ها به سختی با آن مخالفت شد. برونو بوآتسی که از زمان دبیرکل شدن خود سندیکا را بازسازی کرده بود، در این زمان به پاریس مهاجرت کرده بود، این تصمیم را بی ارزش خواند و همراه با دیگر رهبران سندیکا که در فرانسه بودند، در سی ام ژانویه ۱۹۲۷ اعلام کرد که کمیته اجرایی کنفدراسیون سراسری ایتالیا به بیرون از کشور انتقال یافته و سندیکا «بدون وقفه و حَم شدن» به فعالیت خود ادامه می دهد. در مقابل آن، پس از سه هفته، در

بیستم فوریه، جریان کمونیستی درون سندیکا، در شهر میلان مخفیانه نشست را با مجریان سندیکایی سوسیالیست ماسیمالیست، آنارشویستی و حزب جمهوری خواهان، برگزار و اعلام کرد که کنفدراسیون سراسری با طرح برنامه ای و اقدام به اجرای آن در درون ایتالیا بازسازی شده؛ اما «فدراسیون سندیکایی بین

خواند و پس از مارش به سوی رُم و بر سر کار رفتن دولت موسولینی، گفتگوهایی درباره وارد شدن رهبرانی از سندیکا در دولت او انجام گرفت. گذشته از شرایط آن سال ها در مبارزات کمونیست ها، کردارهای رژیم فاشیست و... (که در بخش های گذشته گسترده به آن پرداختیم)، در این مورد ویژه سندیکایی در بیست و چهارم جولای ۱۹۲۳ لودویگو د'ازگنا با درخواست و تضمین آزادی تشکیلات و ایجاد «حزب کار»، درهای همکاری فنی و حرفه ای را با موسولینی باز گذاشت که پس از آن، در نشست سندیکایی که در روزهای بیست و سه تا بیست و پنجم ماه آگوست در شهر میلان برگزار گردید، خط و برنامه او تصویب شد، اما در ماه دسامبر برونو بوآتسی از برنامه فاصله گرفت و اعلام کرد که مخالف تشکیل دادن «حزب کار» است و از نظر سیاسی خود را یک سوسیالیست می داند و طرفدار سیاست «حزب سوسیالیست متحد»، که در گروه پارلمانی آن بود، می باشد.

برونو بوآتسی در شانزدهم نوامبر سال ۱۹۱۹ از حوزه ناپل و در پانزدهم ماه مه سال ۱۹۲۱ باز هم از همان حوزه و در پایان در ششم آوریل ۱۹۲۴ از حوزه پیه مَنته به نمایندگی در مجلس برگزیده شده بود و در کمیسیون های اقتصادی و اجتماعی مجلس، در موافقت و پشتیبانی از ذوب آهن و فولاد سازی، در یافتن پاسخ به بحران ها کوشش می کرد.

پس از کشته شدن جاکومو متوتی، دبیر اول «حزب سوسیالیست متحد» و نماینده مجلس در دهم ژوئن از سوی دسته های فاشیستی و نزدیک به دوماه پس از آن پیدا کردن جسد او در شانزدهم آگوست سال ۱۹۲۴، با آن که جنبش کارگری در شرایط سختی به سر می بُرد، اما سندیکای کنفدراسیون سراسری (C.G.d.L.) در ماه دسامبر ششمین و آخرین کنگره قانونی خود را در شهر میلان برگزار کرد و در حد توان به فعالیت ادامه داد.

با امضای پیمان میان سازمان صاحبان صنایع و سندیکای فاشیست و یکپارچه شدن آن ها در دوم اکتبر ۱۹۲۵، آزادی تشکیلات و سندیکا زیر فشار بیشتری قرار گرفت و از سوی سازمان صاحبان صنایع، سندیکای فاشیست چون تنها نماینده کارگران به رسمیت شناخته شد؛ آنگاه بود که لودویگو د'ازگنا از خواب و خیال و چشم داشت در گفتار و کردارش در مقابل موسولینی و دولت فاشیستی اش، (نگاه کنید در بخش بیست و دوم) سرخورده و بیدارگشت و از سمت دبیرکل سندیکا در پانزدهم اکتبر استعفاء داد. به گونه ای گذرا هدایت سندیکا به «کمیته اعتماد» واگذار شد و دو ماه پس

امپریالیستی دارد. این شعار در ابتدا توسط وودرو ویلسون در جنگ جهانی اول مطرح شد و سپس در دهه ۱۹۳۰ توسط ویلیام راندولف هرسنت، غول رسانه ای، به طور مستقیم با ستایش از آلمان نازی پیوند خورد. چارلز لیندبرگ، خلبان مشهور، رهبر «کمیته آمریکا اول» شد و به ترویج برتری نژاد آریایی و یهودستیزی پرداخت تا آنجا که از طرف هیتلر مدال افتخار دریافت کرد. بنابراین، استفاده ترامپ از این شعار در سیاست خارجی، ادامه همان سنت فاشیستی است.

ترامپ همچنین شعار «صلح از طریق قدرت» را تکرار کرد؛ شعاری که ریشه در امپراتوری روم و دوران امپراتور هادریان دارد. این رویکرد با ترسیم «دیوارها» و «گنبد های طلایی» علیه بربرها» همراه است، اما در حقیقت بیانگر مرحله ای خطرناک از امپریالیسم است که ایستوان مسزاروش آن را «مرگبارترین فاز بالقوه امپریالیسم» می نامید مرحله ای از بربریت هسته ای. امروز، در سال ۲۰۲۵، ایالات متحده شاهد برآمدن یک جنبش نوفاشیستی عظیم است که کارگران و طبقات متوسط را در قالب «جامعه سرمایه مالی به مثابه اجتماع ملی» به زنجیر کشیده است. این جنبش، با دامن زدن به ملی گرایی افراطی و نژادپرستی، در مسیر آغاز یک جنگ سرد جدید علیه چین و جنوب جهانی قرار گرفته است.

طبقه سرمایه دار میلیاردی آمریکا، که از نسل کشی اسرائیل علیه فلسطینیان و چشم انداز جنگ با چین حمایت می کند، اکنون پشت به «دموکراسی لیبرال» کرده و به سوی «نوفاشیسم» یا ائتلاف نوفاشیستی - نولیبرالی حرکت کرده است بخش های کلیدی سرمایه داری آمریکا، طبقه متوسط پایین را با ایدئولوژی انتقام جویانه و ملی گرایانه بسیج کرده اند، به گونه ای که بیشتر مردم جهان به چشم «دشمن» دیده می شوند. ساختارهایی در حال شکل گیری است که هدف آن جلوگیری از هرگونه خیزش دموکراتیک توده ای از پایین و معکوس سازی روندهای ویرانگر کنونی است تنها یک جنبش در جهان توانایی تغییر این روندها را دارد: جنبش جهانی به سوی سوسیالیسم که ذاتاً ضدامپریالیستی است. بزرگ ترین خطری که در این شرایط می تواند رخ دهد، دست کم گرفتن ابعاد خطر و بی توجهی به ضرورت مبارزه انقلابی انسانی در مقیاس جهانی است.



با رشد و گسترش فاشیسم و نازی فاشیسم در اروپا، به ویژه به قدرت رسیدن آدولف هیتلر در سی‌ام سال ۱۹۳۳ و پس از تظاهرات دست

توجیه در تلاشی کردن جنبش سندیکایی آزاد و در اقدام به یک ابزار برای در زیر نظر گرفتن کارگران در محیط کار می دانست.

المللی» (F.S.I.) کنفدراسیون سراسری پاریس را به رسمیت شناخت؛ پس از آن کنفدراسیون بازسازی شده در ایتالیا به «انترناسیونال سندیکایی سرخ» پیوست. کنفدراسیون سراسری ایتالیا در فرانسه یک گاهنامه به نام «کارگر ایتالیایی» (L'Operaio Italiano) را در یاری رساندن به کارگران مهاجر در فرانسه و بلژیک انتشار داد که از پشتیبانی «دفتر دستمزد کار خارجیان» در بخش «کنفدراسیون سراسری کار» فرانسه C.G.T. (Confédération Générale du Travail) برخوردار شد.

برونو بوتاسی در آغاز دوره مهاجرت خود بر این باور بود که فعالیت سندیکایی بدون امنیت سیاسی و قانونی در ایتالیا امکان ندارد، مگر این که دست کم اندکی آزادی وجود داشته باشد. چند سال پس از آن، در سال ۱۹۲۹ آخرین اقدام دولت فاشیستی، با این خیال که او و سندیکا را نرم کرده و به زیر پرچم خود بکشاند، کوشش در بهره‌وری از سخنان پیشین او بود، از این روی برادر برونو، آنتونیو، را با این پیام به فرانسه فرستاد که: اگر او مایل به همکاری در بخش سندیکایی رژیم است می‌تواند به ایتالیا بازگردد، اما آنتونیو در یک مصاحبه، این مأموریت را فاش ساخت؛ این مسئله نگرانی و انتقاد تبعیدی‌های مهاجر در فرانسه را برانگیخت؛ برونو در نامه‌ای، پیشنهاد رژیم را رد و استواری در موضع ضد فاشیستی و عضویت خود را از سال ۱۹۲۷ در «اتحادیه متمرکز ضد فاشیست در خارج» و نیز پیوستن برادرش را در این اتحادیه اعلام و منتشر کرد.

او در سال ۱۹۳۰ در گفتگوهای میان دو حزب سوسیالیست و حزب سوسیالیست متحد (P.S.U.) برای اتحاد و یکپارچه شدن شرکت کرد و پس از آن اتحاد به عضویت حزب نوین سوسیالیست ایتالیا (P.S.I.) درآمد، این حزب که عضو و بخشی از (L.S.I.)، «انترناسیونال کارگری سوسیالیست» که در بیست و پنجم ماه مه سال ۱۹۲۳ در لندن، با شرکت سوسیالیست ها و سوسیال دموکرات ها ایجاد گشته بود، اما او در همه تشکیلات و ارگان های سیاسی، چون نماینده جنبش سندیکایی شرکت و کوشش می کرد تا موجودیت سندیکایی سراسری C.G.d.I. را چون تنها نماینده کارگران ایتالیایی نشان دهد، این گونه با شرکت در همه نشست ها و کنگره های F.S.I. به رهبری و دفتر سیاسی «سازمان بین‌المللی کار» در ژنو، که نمایندگان سندیکای فاشیستی را در خود جای داده بود، پیایی اعتراض می کرد؛ این موضع و اعتراض در میان همه اعضای سندیکا در مهاجرت نیز به مقوله ای مرکزی بر علیه شرکت آنان گشت. برونو بوتاسی عضویت و شرکت سندیکای فاشیستی در آن را ابزاری دولتی- سیاسی برای



عکس کارگران و ضد فاشیست های ایتالیایی در پاریس

راستی های افراطی در ششم فوریه ۱۹۳۴ و همچنین درباره قدرت نظامی فاشیسم، نگرانی زیادی را در میان احزاب کمونیست، سوسیالیست و نیروهای دمکراتیک برانگیخت و آنان را بر آن داشت که شش روز پس از آن با تظاهراتی گسترده بر علیه راست ها در راه اتحاد عمل و مبارزه، در دفاع از دمکراسی و حقوق کارگران و مردم، چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه اجتماعی، گام بردارند و جویای توافقی شوند و این گونه در چهاردهم ماه جولای سال ۱۹۳۵ با شرکت کمونیست ها، سوسیالیست ها و رادیکال ها و... «جبهه مردمی» برپا شد. نام؟؟ «جبهه مردمی» نشانی از برنامه دفاعی هفتمین کنگره انترناسیونال کمونیست که در مسکو، از بیست و پنجم جولای در سال ۱۹۳۵ آغاز گشته بود را در خود داشت، با این قول که چنین جبهه ای را بر علیه فاشیسم و نازی فاشیسم در اروپا برپا کند. «جبهه مردمی» در انتخابات سال ۱۹۳۶ فرانسه به پیروزی رسیدند و با تشکیل دولت خود، به رهبری لئون بلوم (Léon Blum)، به رفم های اجتماعی چون: چهل ساعت کار در هفته، تعطیلات با دریافت حقوق، قراردادهای همگانی کار و... اقدام ورزیدند؛ اما علی‌رغم پیروزی، «جبهه مردمی» گذشته از حل تضادهای درونی، بایستی با تضاد های سخت بیرونی، چون: رویارویی با جریانات راست و بحران های اقتصادی دست و پنجه نرم می کرد و به مبارزه می پرداخت. این جبهه تا سال ۱۹۳۸ برپا بود و در میانه سال ۱۹۴۰ در بحبوحه جنگ نیز دست به به مبارزه زد.

با شدت گرفتن جنگ و شرایط سختی که حزب کمونیست فرانسه در رابطه با پشتیبانی از پیمان موقت عدم تجاوز و جنگ میان شوروی و آلمان، با آن رو به رو بود، «جبهه مردمی» به گونه ای نهایی منحل گشت. در اسپانیا نیز چنین جبهه ای تشکیل شده بود، که در انتخابات سال ۱۹۳۶ با پیروزی خود، دولت محافظه کار را برکنار کرد

در هفدهم آگوست ۱۹۳۴ با پیمان اتحاد عمل میان حزب سوسیالیست و حزب کمونیست و پایان «اتحاد متمرکز ضد فاشیستی در خارج»، دوره ای نوین در تاریخ مبارزه بر علیه فاشیسم در بیرون از ایتالیا آغاز و ذری دیگر گشوده شد، اما بلافاصله اتحاد میان سندیکا های ایتالیایی را در پی نداشت، تا آن که پس از یکپارچه شدن دو سندیکای فرانسوی «کنفدراسیون سراسری کار (C.G.T.) رفرمیست»، و «کنفدراسیون متحده سراسری کار» (C.G.T.U.) کمونیست (در سال ۱۹۳۵) و شرکت در «جبهه مردمی» و در ادامه آن ممکن شد تا دو سندیکای سراسری درونی و بیرونی ایتالیایی نیز در سال ۱۹۳۶ به توافق برسند؛ در جولای همان سال رابطه ای میان F.S.I. و سندیکای بین‌المللی سرخ آغاز شد. نیاز است اندکی به «جبهه مردمی» و دو سندیکای فرانسوی پیردازیم «جبهه مردمی» فرانسه:



عکس کنفدراسیون سراسری کار فرانسه



در دو سالی که برونو بوتانی در تبعید بود، چندین بار برای دیدار خانواده اش در شهر تورینو، به او اجازه داده شد؛ او از این فرصت ها برای تماس با جنبش ضد فاشیستی استفاده کرد.

پس از سقوط موسولینی و دولتش، برونو بوتانی در سی ام جولای ۱۹۴۳، همراه با ساندرو پرتینی (Sandro Pertini) - محبوب ترین رئیس جمهور فقید ایتالیا (از نهم جولای ۱۹۷۸ تا بیست و نهم ژوئن ۱۹۸۵) با سرشتی بس انسانی، مردم دوست و یاری رسان - از تبعید آزاد شدند و به شهر رم رفتند. ساندرو پرتینی که یکی از رهبران و پارتیزان های به نام بود، درباره برونو بوتانی در خاطراتش می گوید:

«در شهر رم با برونو بوتانی هر روز به دیدار رئیس پلیس، کارمینه سینزه (Carmine Senise)، برای به دست آوردن آزادی تبعیدی ها می رفتیم، سرانجام موفق شدیم».

در نهم آگوست ۱۹۴۳ با پیشنهاد وزیر همکاری در امور بازرگانی و صنایع، لیوئیلد پیکاردی (Leopoldo Piccardi)، در دولت پیترو بادلیو (Pietro Badoglio)، هشت تن از سندیکالیست های سیاسی سوسیالیست، کمونیست و دمکرات مسیحی چون: برونو بوتانی، جوزپه دی ویتوریو، آکیله گراندی (Achille Grandi)، جوانی رُودا (Giovanni Roveda) و... به سمت کمیسر و معاون های کنفدراسیون سندیکایی کارگران صنعتی نامیده شدند، او و دیگران پذیرفتند، اما مشروط بر این که: همگی از استقلال سیاسی خود در مقابل دولت برخوردار باشند. در عمل اینان بیشتر به مبارزه سیاسی پرداختند تا سندیکایی؛ و این گونه با فشار بر روی دولت، برای آتش بس و آزادی زندانیان سیاسی و انتشارات کوشیدند.

چند روز پس از آن، انفجار و غوغای اعتصابات گسترده در شمال ایتالیا برای آتش بس در جنگ، و بیش از آن و مصمم تر، آشکار کردن سیاست ضد فاشیستی، سخت و مهم بر روی سندیکا تأثیر گذاشت، با گسترده شدن این جنبش به اعتصاب عمومی در روز های هجدهم تا بیستم آگوست در شهر تورینو، برونو بوتانی همراه با معاون کمیسر در امور کارگران صنعتی، جوانی رُودا و وزیر، لیوئیلد پیکاردی، برای گفتگو با کنفدراسیون صاحبان صنایع درباره اعتصابات و پرداختن به خواست های کارگران، به تورینو رفتند، که نتایج خوبی در زمینه مبارزات سندیکایی چهل و پنج روزه به دست آمد؛ در دوم سپتامبر میان برونو بوتانی و رئیس کنفدراسیون صاحبان صنایع، جوزپه مازینی (Giuseppe Mazzini)، قراردادی درباره بازبنیان کمیسیون داخلی کارخانه، چون نمایندگان کارگران و کارمندان در رابطه با صاحبان صنایع و... به امضاء رسید.



عکس جبهه مردمی فرانسه

ارتش جمهوری خواه و خانواده های داوطلبان و شرکت کنندگان ضد فاشیست شتافت؛ او در سیزدهمین کنگره حزب سوسیالیست ایتالیا، - که سومین کنگره در تبعید بود - از روز بیست و ششم تا بیست و هشتم ژوئن در پاریس برگزار گردید، به عضویت در هیئت رهبری حزب برگزیده شد و از وزن و اهمیت بیشتری برخوردار گردید، تا آنجا که در نشست عمومی، در بیست و هفتم و بیست و هشتم آوریل ۱۹۴۰ در پاریس، سخنگو و گزارش دهنده درباره اوضاع عمومی جهانی بود و این آخرین نقش مهم او در زمینه سیاسی در تبعید بود، چون که دو روز پیش از اشغال پاریس در روز چهاردهم جولای ۱۹۴۰ از سوی ارتش هیتلر، او به شهر توار (Tours)، منطقه ای آزاد در مرکز غربی فرانسه، رفته بود، در ماه فوریه ۱۹۴۱ برای دیدن دخترش در روز زایمان او، با پاریس برگشته بود، پس از چند روز در یک مارس، برونو بوتانی از سوی گشتاپو دستگیر و زندانی شد، پس از چند روز، در زندان د لا سنته (de La Santé) دوست و همکار او، جوزپه دی ویتوریو (Giuseppe Di Vittorio) سندیکالیست و از رهبران حزب کمونیست را، که او هم دستگیر شده بود، در آنجا یافت که سپس هر دو را به آلمان منتقل کردند؛ خطر بردن آن ها به بازداشتگاه اوشویتس در کمین بود، اما با درخواست مقامات ایتالیایی بازگردانده شدند و در هشتم جولای در مرز سوئیس به پلیس ایتالیا تحویل داده شدند؛ پس از رسیدگی قضایی و محکومیت، برونو بوتانی را به شهرک منته فالکو (Montefalco)، از توابع شهر پروجا در مرکز ایتالیا، تبعید کردند و جوزپه دی ویتوریو را در آغاز به زندان رجینا چلی (Regina Coeli) در رم و سپس به جزیره ونتوتنه (Vantotene) تبعید کردند.

اما این جبهه نیز با بودن اختلاف نظر میان کمونیست ها و آنارشیست ها همراه با سختی های زیادی در جنگ داخلی، تا پیروزی ژنرال فرانکو، در یکم آوریل ۱۹۳۹ برپا بود.

سندیکاهای CGT و CGTU فرانسه

در بیست و سوم سپتامبر سال ۱۸۹۵ سندیکای CGT، با پیشینه ای از سال ۱۸۸۴، که یکی از مهم ترین سندیکای های فرانسه بود، در شهر لیژ (Limoges) بنیان گذاشته شد که در آغاز زیر نفوذ سندیکالیسم آنارشیست بود. با رشد گرایش خود به «سندیکالیسم انقلابی»، در سال ۱۹۰۲ با «کنفدراسیون سراسری کار» که در سطح ملی و محلی تشکیلات داشت و هر دو پیرو سندیکالیسم انقلابی بودند، ادغام شد. این سندیکا با تضاد خشونت آمیز با مقامات دولتی و صاحبان صنایع برخورد می کرد و گذشته از این همراهی و بودن در زیر نفوذ یک حزب سیاسی را رد می کرد. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ پیرو آن بود، از این روی در جنبش کارگری لابوریست و سوسیالیست فرانسه شکاف های پیش رونده ای ایجاد شد؛ میان انقلابی ها، که از بلشویک ها پشتیبانی می کردند، و جریان رفرمیست ها که پیرو انترناسیونال دوم بودند، جدایی انقلابی ها را به بار آورد و اینان «کنفدراسیون متحده سراسری کار» (CGTU) را در سال ۱۹۲۱ تشکیل دادند، که کمونیست ها، آنارشیست ها و انقلابی ها در آن بودند، با افزایش اندک اندک نفوذ «حزب کمونیست فرانسه» در آن، جریان غیر کمونیست ها «کنفدراسیون سراسری کار - سندیکای انقلابی» (CGTSR) را تشکیل دادند و سال ها پس از آن، همان گونه که در بالا از آن سخن رفت، با رشد و بر سر قدرت رفتن فاشیسم و نازی فاشیسم، اتحاد عمل همه نیروهای ضد فاشیسم در مبارزه با آن نیازمند شد. به هر روی!

در دوازدهم و سیزدهم اکتبر سال ۱۹۳۵ در بروکسل کنگره ای بر ضد فاشیسم و جنگ و تجاوز حکومت موسولینی به ایتوپیا، در یکم اکتبر، برگزار شد؛ این کنگره از سوی تبعیدی های مبارز ایتالیایی چون: پیترو ننی (Pietro Nenni)، از رهبران برجسته و تاریخی سوسیالیست و پارتیزان، کارلو رُسلی، فیلسوف، روزنامه نگار و اندیشمند سوسیال لیبرال و... برنامه ریزی شده بود، که از پشتیبانی فعال با شرکت نمایندگان سیاسی، اجتماعی و سندیکاهای بین المللی، حزب کمونیست ایتالیا و همچنین برونو بوتانی برخوردار گردید و در آگاهی و شرکت مردم بر ضد فاشیسم سهمی چشمگیر داشت.

برونو بوتانی در همه تظاهرات و جنبش ضد جنگ و فاشیسم شرکت می کرد اما برای امرار معاش مجبور شد به کار در زمینه مواد غذایی بپردازد و در جنگ داخلی اسپانیا به یاری



پژوهش و آموزش همه سویه درباره سندیکا و سندیکالیسم می پردازد. ساختمان شماره ۱۴۵ در خیابان تَسُو که مرکز فرماندهی اِس اِس و زندان مبارزین بود و از آنجا به مسلخ گاه برده شدند، به موزه ای با نام بُرونو بوآتسی و یا موزه تاریخ آزادی بخش تبدیل شده است.

بُرونو بوآتسی یک قهرمان ملی با خاستگاه کارگری با خدمت هایی تاریخی به طبقه کارگر و از افتخارات مردم و کشور ایتالیاست. او یک سندیکالیست سوسیالیست و مبارز ضد فاشیست بود اما در عمل با کمونیست ها و مبارزین دیگر برای احقاق حق طبقه کارگر، همکاری می کرد و همدوش می شد و با به راه انداختن تظاهرات و اعتصابات بزرگ و مبارزاتی سخت و گسترده، پیروزی هایی بزرگ و تاریخی برای کارگران و زحمت کشان، و بیگمان برای همه مردم، به دست آورد، و این همه از خاستگاه طبقاتی، سرشت، باور و به ویژه معرفت او سرچشمه می گرفت.

«بی معرفت مباش که در من یزید عشق

اهل نظر معامله با آشنا کنند»

معرفت، خمیر مایه ای پایه ای در مبارزین راستین است، که از جان و مال و جاه می گذرند و با وجدانی بیدار دور از هر چشم داشتی، به حکم وظیفه انسانی در جایگاه آن می ایستند!

«اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

زهروی بایست جهانسوزی نه خامی بی غمی»

عباس دهقان

واکنش رو به رو شد، روزنامه ها بسیار نوشتند با تظاهرات و همبستگی سیاسی و سندیکایی دیگر کشورها و تأسف از این کشتار و ستایش از مبارزات پارتیزانی، به ویژه از چهره شناخته شده ی بُرونو بوآتسی، یاد کردند و سخن گفتند.

پیکر بُرونو بوآتسی، و مبارزین دیگر را در گورستان ورانو (Verano) در شهر رُم، در بخشی از آن که امروز جایگاه یادمان هاست، به خاک سپردند.

«پیمان رُم»

پنج روز پس از آن، پیمانی که بُرونو بوآتسی چندین ماه در گفتگوهای گسترده درباره دیدگاه ها و نیاز ایجاد یک سندیکای سراسری متحده و متشکل، به ویژه پس رهایی از نازی فاشیسم اشغال گر، برای همه کارگران بدون تبعیض و تمایز از دیدگاه سیاسی و باور مذهبی، در شرایط مخفی با دو تن نمایندگان تشکیلات های دیگر کوشیده بود، در روز نهم ژوئن میان جوزپه دی ویتوریو از سوی حزب کمونیست، آکیله گراندی از دمکرات مسیحی ها و به جای بُرونو بوآتسی، که پنج روز پیش این در خون خود تپیده بود، امیلیو کنواری (Emilio Canevari) از سوی سوسیالیست ها، این پیمان به امضاء رسید.

درباره و به یاد مبارزات پُرثمر بُرونو بوآتسی کتاب ها، فیلم مستند پژوهشی و مقالات بیشماری نوشته شده و می شود، در شهر رُم، چون بسیاری از شهرهای دیگر خیابان ها و میدان های مهم، مدارس، تعاونی ها، سازمان های ورزشی و... نامگذاری شده، همچنین ایجاد یک بنیاد، که گذشته از خدمات دیگر، به رشد

در روز هشتم سپتامبر ۱۹۴۳، که ایتالیا از سوی نازی فاشیسم اشغال شده بود، بُرونو بوآتسی در شهر رُم با نام مستعار، با همراهی نماینده کمونیست ها، جوزپه دی ویتوریو و آکیله گراندی از سوی کاتولیک ها، گفتگو درباره ایجاد «کنفدراسیون متحده کار» را پی ریزی کردند، پس از چند ماه توافق میان آن ها در مرحله ای بسیار پیشرفته و پایانی بود.

جلاد نازیست معروف، ایریش پُریبکه (Erich Pribke)، از زمان اشغال ایتالیا در پی یافتن او بود؛ در روز سیزدهم آوریل بُرونو بوآتسی در دام اِس اِس های نازیست، افتاد، او را در زندان خیابان تَسُو (Tasso) محبوس کردند. این زندان یکی از دو ساختمانی پنج طبقه ای بود که در یک زمین، در دهه ۱۹۳۰ با شماره های دَر ورودی ۱۴۵ و ۱۵۵ در خیابان تَسُو در مرکز شهر رُم بنا شده بود، سفارت آلمان آن ها را با توافق دولتِ باڈلیو برای دفتر فرهنگی، وابستگان و کارکنان ارتش و پلیس خود به اجاره گرفته بود که از سال ۱۹۳۸ آخرین فرمانده آن دیپلمات و افسر معروف اِس اِس، هربرت کپلر (Herbert Kappler) بود، او در هشتم سپتامبر ۱۹۴۳ دستور داد که ساختمان شماره ۱۵۵ برای اِس اِس باشد و ساختمان شماره ۱۴۵ به زندان تبدیل شود. در این زندان تا زمان پیروزی پارتیزان و فرار آن ها، بیش از دو هزار ضد فاشیست و مبارز از سوی اِس اِس محبوس، شکنجه و گاه از آنجا به بیرون برده و به جوخه تیرباران سپرده شده بودند.

این زندان و ماجراهای آن برای ایتالیایی ها یکی از دردآورترین خاطرات دوران اشغال کشور از سوی نازی فاشیسم است.

برای گریز دادن بُرونو بوآتسی از این زندان، برنامه ریزی و اقدام شد اما شوربختانه به شکست انجامید.

در سوم ژوئن ۱۹۴۴ «نیروی متحدین» از جنوب رُم آغاز به وارد شدن در شهر رُم کردند، در نیمه های شب میان سوم و چهارم ژوئن نازیست ها هنگام فرار زندانیان را برای بردن به شهرنادر وِرنا (Verona)، شهر رومیو و ژولیت، در دو کامیون جا دادند و به سوی شمال حرکت کردند، پس از ساعتی در چهارده کیلومتری جاده کهن کاسیا (Cassia)، در منطقه سِرتا (Storta) در سپیده دم چهارم ژوئن بُرونو بوآتسی و سیزده تن از رفقای زندانی مبارز را پیاده کرده و با شلیک تیر به مغزشان کشتند.

بُرونو بوآتسی و هفت تن دیگر (که یکی از آن ها پارتیزان داوطلب لهستانی بود) همگی از سوسیالیست های «بریگادهای مَتئوتی»، یک پارتیزان مجارستانی، یک پارتیزان داوطلب وکیل و چهار پارتیزان از «جبهه ارتشی مخفی» بودند. این جنایت در ایتالیا و در جهان با سر و صدای زیادی، چون یک جنایت جنگی بیرحمانه با



(عکس) آرامگاه بُرونو بوآتسی



خاطرات تراژدی نوحه... پشیمه از صفحه آخر

رأی گیری شرکت کنند و در "شورا" مشارک داشته باشند، حزب کمونیست از بین نمایندگان خود تعدادی از رفقای زن را معرفی کرد: از جمله "ریتا مونتانیانا"، "رینا پیکولاتو"، "التر پولاسترینی" - میریام - و "جیزلا فلوره آنی نی". حزب، "کامیلا" را به خاطر شکایتی که رفقای زن در زندان از او داشتند معرفی نکرد.

مرا هم معرفی کرد، اما من در "میلان" ماندم، در حالی که "لونگو" به "رم" رفت. "جی جی" به همراه پدرش به "رم" رفت و کاری را در آنجا شروع کرد و از آنجا که زبان روسی و فرانسه را به طور کامل می دانست، امکان یافت به عنوان روزنامه نگار بین المللی کار کند. اما هیچیک از آن ها محلی برای سکونت نداشتند و در آغاز نزد رفقا بودند. وقتی که "شورا" کارش را آغاز کرد، دولت هتل "دو لا ویل" را به منظور اقامت همه اعضای "شورا" که از تمام شهرهای ایتالیا به "رم" آمده بودند اختصاص داد. همچنین به من و "لونگو" هم اتاقی دادند. در آنجا منزایی هم برای همه اعضای "شورا" پیش بینی شده بود.

سفر "میلان" به "رم"، در اواخر ۱۹۴۵ بسیار طولانی و ناراحت کننده بود. ساعت حرکت مشخص بود، اما ساعت رسیدن ترن به مقصد هیچ وقت معلوم نبود. واگن ها گرم نبودند و نورشان کم بود. بعد از اولین نشست "شورا" و همچنین به خاطر تدارک پنجمین کنگره که می بایستی در پایان همان سال برگزار شود، تصمیم گرفتم، همین که "لونگو" خانه ای برای همه خانواده پیدا کند به "رم" منتقل شوم.....

به کار "شورا" علاقه و دلبستگی زیادی پیدا کرده بودم. در این جا کمیسیون های مختلفی فعالیت داشتند. خواست من فعالیت در کمیسیون کار بود. در آن جا امکان داشتم به مسائلی که برایم مناسب تر بود - فعالیت های سندیکایی - بپردازم. "شورا" برای من تجربه خوبی بود، زیرا که به من بیش از هرچیز امکان می داد تا با مردان و زنان "کمیته آزادیبخش ملی" سراسر ایتالیا، یعنی با اعضای احزاب مختلف در نهضت مقاومت ارتباط پیدا کنم. حتی در همان آغاز کار توانسته بودم با رفقای کمونیست، بعضی از نمایندگان سوسیالیست و چند نفر که در "پارتیتو داتسونه" عضویت داشتند از نزدیک آشنا شوم.

پنجمین کنگره سراسری "حزب کمونیست" که خود یک گرد همایی گسترده سیاسی بود، در "رم" تشکیل شد، ارتباط و برخوردی

بود بین کادرهای پیری که در شرایط مخفی مبارزه کرده بودند و مهاجرین و کادرهای جوان نهضت مقاومت و مبارزه آزادی بخش، بین کارگرانی که کارخانه ها را به اشغال در آورده بودند و آن ها که در سال ۱۹۴۳ اعتصاب کرده بودند، بین روشنفکران پرولتری که شخصیت شان در زندان ها شکل گرفته بود و جوانان فاشیستی که در سال های نهضت مقاومت لباس سیاه خود را از تن در آورده بودند و رفته رفته کمونیست شده بودند.



حزب کمونیستی که در "لیورنو" با انشعاب از "حزب سوسیالیست" به وجود آمده بود، یعنی همان حزب کمونیست غیرقانونی کوچکی قادر شد مبارزه مخفی را در ایتالیا هدایت کند و بریگاد گاریبالدی را در اسپانیا به وجود آورد. همان حزب کمونیستی که توانست رهبری مقاومت ایتالیا را در دست بگیرد و در نهضت مقاومت فرانسه و دیگر کشورها شرکت کند، هم اکنون یک حزب بزرگ توده ای و قوی ترین حزب در ایتالیا است.

این حزب در چنین لحظه دشواری، انجام رسالت وظایف درجه اول و مهمی را در است - مسئله متفقین، ساختمان کشور، صنایع منهدم شده، تشکیل دولت دموکراتیک جدید، از بین بردن بقایای فاشیسم، مسئله سیاسی صلح و این که چه نوع قرار داد صلحی امضا شود، مسئله تامین نان و کار، که مردم ایتالیا فاقد هردوی آن بودند. در گرداگرد مسائلی از این دست، خیلی آسان بود که حزب دچار اشتباه شود و شاید هم در کنگره اول پس از آزادی دچار اشتباه شدیم، اما بیست سال تجربه مبارزاتی به ما آموخت که از اشتباهات خطرناک اجتناب کنیم.

چه رفقای که در آن کنگره شرکت کره بودند! حتی آن هایی که در طول بیست سال سیاه از نظر ما محو شده بودند. آن هایی که به عذر "پاک نگهداشتن" خود، به هیچ فعالیتی تن نمی دادند. آن ها که در زندان فاشیست ها زندانی بودند. آن ها که به قول فرانسوی ها به "برویا" رفته بودند - دود شده بودند و به هوا

رفته بودند - و با هویت دیگر در کشورهای مختلف بودند. آن ها که در شوروی بودند و تجارب جدیدی - بعضی از این تجارب هم تراژیک بود - کسب کرده بودند.

به هر صورت من به "رم" نقل مکان کردم، در آن جا خانه ای پیدا کردیم. در آن جا سر و سامان دادن به کارها برایم مطرح بود. در کنگره مجدداً به عنوان عضو کمیته مرکزی انتخاب شدم. بعد در یکی از جلسات، در رهبری حزب قرار گرفتم. از آن جایی که همیشه از گرفتن وظیفه در بین زنان امتناع می کردم، این وظیفه به عهد "ریتا مونتانیانا" و "پیکولاتو" که به خوبی از عهده آن بر می آمدند گذاشته شد و من که عضو کمیسیون آژیتاسیون و تبلیغات بودم که چند سال قبل، در دوران فعالیت های غیر قانونی از طرف "روجرو گرکو" رهبری می شد، حال هم در همین بخش فعالیت را ادامه دادم. اما این بار همراه ما، پیران و جوانان زیادی هم بودند: از "آنتونلا ترومبادوری" گرفته تا "فابریسیو دونوفری"، از "ماریو اسپینلا" گرفته تا "دالما" و دیگران.

"جی جی" در آژانس روزنامه نگاری تاس کار می کرد، همسرش که بلاخره به ایتالیا آمده بود، در "سوویت اکسپرت فیلم" بود. "پوتیش" همه امتحانات را داد و در سال چهارم در رشته علمی قبول شده بود. او ایتالیایی را اگرچه به لهجه فرانسوی، اما به خوبی یاد گرفته بود. خانه ای که در آن زندگی می کردیم، هر چند فاقد شفاژ و آب گرم بود، اما بزرگ و قشنگ بود.

علاوه برمن و "لونگو"، "جی جی" و همسرش "تامارا"، "پوتیش" و رفیق "انریکو می نیو"، با همسرش "ویلما" با ما زندگی می کردند. زندگی مشترک ما با "مینو" ریشه دار است. یک شب هنگامی که در ترن از "رم" به "میلان" می رفتیم، در حالی که دندان هایم از سرما به هم می خورد و خودم را روی صندلی به "التر پولاسترینی" چسبانده بودم تا شاید کمی گرم شوم، متوجه دو مسافری که روبروی ما نشسته بودند، شدم. آن ها دونفر از رفقای ما بودند. یکی از آن ها "مینو" نام داشت. به خاطر این که من و "التر" نه موفق می شدیم بخوابیم و نه مطالعه کنیم، صحبت را با "مینو" که سال ها ی زیادی رادر زندان گذرانده بود، بازکردیم. او را قبلاً نمی شناختم، وقتی او به زندان افتاد، من در آن وقت زندگی مخفی داشتم.

در میان صحبت ها، او گفت خیال دارد ازدواج کند. پس از ۱۶ سال زندان احساس می کردم احتیاج به خانه و زن و بچه دارم و با این که همسر خود را انتخاب کرده است، جایی برای زیستن ندارد. در نتیجه هنوز ناگزیر است



گفت: می خواهم سر به تن
تتایها
نیاشد.
گفتم: خشمات از جنایتکاران
متجاوز را می فهمم
اما من
با سیستمی مخالف ام که
کودک و پیر و جوان را
می کشد!
و
برای تداوم استعمار!
فقر!
و تعمیق شکاف طبقاتی
کودکانی را بر می کشد...
تا
هیتلر
موسولینی
موسی چومبه
فرانکو
ترامپ
تتایها
و یا...
برای جان آدم‌ها-
بسازد.
«فلزبان»

بجز نوشته‌هایی که با امضای
تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر
نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد،
دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه
رنجبر به امضای فردی است و
مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان
می‌باشد.

به تارنمای اینترنتی حزب
رنجبران ایران مراجعه
کنید

سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org

بود. در آن زمان دبیر آن "دومینیکو مارکیورو"
از سندیکالیست های پیر بود. اما او تمایل به
زندگی در "میلان" نداشت. محل زندگی اش
در "رم" بود و از همان جا تشکیلات را رهبری
می کرد. در نتیجه در "میلان" هرکس هرچه
دلش می خواست انجام می داد: کمونست
ها، سوسیالیست ها، کاتولیک ها، هرکدام به
سلیقه خود تشکیلات را رهبری می کردند.
چه کسی بهای این آشفتگی را می پرداخت؟
کارگران و بیش از همه کارگران زن. این وضعیت
مغشوش در واقع میراث سندیکای فاشیستی
بود. یک قرارداد سراسری هنوز وجود نداشت.
تنها یک قرارداد عمومی از بخش ها و طبقه
بندی های کوچک تر به وجود آمده بود. چه
بسیار که کارگران کارخانه ها و یا گروهی از
کارخانه ها، برای به دست آوردن در خواست
های ویژه خود اعتصاب می کردند، بی آن
که سندیکا به آن ها دستوری بدهد و یا در
جریان باشد.
هنوز زندگی اجتماعی و دموکراتیک در
سندیکاها موجود نبود. رهبران تعیین شده
از طرف احزاب "چی. جی. ال. ان" و از طرف
جریان های سندیکایی، اغلب حتی بدون
اطلاع کارگران مربوط به همان سندیکا عوض
می شدند. تصمیم گرفته شد "دردسرهای"
پارچه بافی به عهده من گذاشته شود،
"مارکیورو" که احساس خستگی می کرد
منتظر بود کسی بیاید و جای او قبول
مسئولیت کند.

لیلا مرداد ۱۴۰۴



پارتیزان آلفردو اسپورزینی

که تنها زندگی کند تا جایی پیدا کند. مثل
همیشه، ناگهان فکری به نظرم آمد و گفتم:
"ماهم دنبال خانه ایم، به توقول می دهم
اگر خانه مناسبی پیدا کنم، اتاقی هم به تو و
همسرت بدهم".....

در "رم"، در رهبری "حزب" و "شورا"، اغلب
"دی ویتوریو" را می دیدم. در ارتباط با مسائل
سندیکایی بحث ما همان بود که در کمیسیون
کار در "شورا" داشتیم. تمایل من این بود که
رهبری حزب را رها کنم تا بهتر بتوانم در
خدمت فعالیت سندیکایی باشم. "لونگو" و
"دی ویتویو" موافق بودند، به خاطر این که
کادر ها و به ویژه کادر های زن در این بخش
ضعیف بودند. اتحادیه سندیکا بر اساس
همان پایه "کمیته آزادی بخش ملی" بنا شده
بود. سه حزب بزرگ و جریان های سندیکایی
مربوط به آنان، به تعداد برابر کادر، در جهت
سازماندهی "سندیکای کارگری" اختصاص داده
بودند. اما، فعالیت ها توسعه پیدا کرد و در
نتیجه کادرها کافی نبودند. رهبری ما تردید
داشت که فعالیت ها در سندیکا را به عهده
من گذارد. من به عنوان یک کارگر قدیمی
می توانستم در فدراسیون فلز کاران کار کنم،
اما در این بخش "راورا" هم بود. پیشنهادی
که به من شد این بود که مسئولیت
"فدراسیون کارگران کشاورز" را قبول کنم که
شامل کشاورزان، اجاره داران و دهقانانی بود
که شریک محصول با زمین داران بودند. در
گذشته رهبری ابن فدراسیون را زنی به نام
"آرجینتا آلتو بلی" به عهده داشت که اثر
خوبی از خود به جا گذاشته بود. اما من از
روستا و کارگران کشاورزی مطلقا چیزی نمی
دانستم. اولین بار گاو را در در "امیلیا" دیده
بودم. زمانی که کار غیر قانونی می کردم و از
خانه یک اجاره داربه خانه یک دهقان تغییر
منزل می دادم، اولین بار خوک های زنده را
در "منزل خوک ها" در مارسی تحمل کردم.
من مطلقا نمی توانستم مسئولیت "فدراسیون
کارگران کشاورز" را قبول کنم. اما می توانستم
در "سندیکای کارگری" در "رم" فعالیت کنم.
به علاوه این، هم برای من و هم برای زندگی
خانوادگی ام راحت تر بود. خلاصه این که
به کاری دعوت شده بودم که علاقه ای به آن
نداشتم، زیرا به یک کار بوروکراتیک خلاصه
می شد و هرگز جذبم نمی کرد.

به جز این کار، کار دیگری هم بود، کار در
تشکیلات کارگران پارچه بافی. اما کسی آن
را نمی پذیرفت، چون باعث گرفتاری دائمی
بود. اکثر کارگران این تشکیلات، زن بودند و
تحت تاثیر شدید کلیسا قرار داشتند. مقرر
آن، "فدراسیون کارمندان و کارگران پارچه بافی"
- اف. ا. او. تی - در میلان بود که بر اساس
اتحادی از "سندیکای کارگری" باز سازی شده



امپریالیسم «مگا» و دکترین ترامپ

ریاست جمهوری ۲۰۲۰، سیاست دوباره به سمت استراتژی امپریالیستی بلندمدت گسترش ناتو به شرق و اوکراین باز گشت پایه‌های این روند با کودتای راست‌گرای «میدان» سازمان‌دهی شده توسط آمریکا گذاشته شده بود که منجر به سرنگونی رئیس‌جمهور منتخب، ویکتور یانوکویچ، در ۲۰۱۴ و سپس جنگ داخلی در اوکراین شد. در سال ۲۰۲۲، پس از هشت سال خونریزی و بی‌توجهی کی‌یف به توافقات صلح مینسک که قرار بود دونباس را به‌عنوان منطقه‌ای خودمختار به رسمیت بشناسد، جنگ

مسلط شود. اما تا سال ۲۰۱۵ روشن شد که این امیدهای استراتژیست‌های امپریالیست آمریکا برآورده نشده است. ظهور شی جین‌پینگ به‌عنوان رئیس حزب کمونیست و رئیس‌جمهور جمهوری خلق چین نماد احیای «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» بود. از این رو، استراتژیست‌های جمهوری‌خواه در اطراف ترامپ در نخستین دولت او (۲۰۱۶-۲۰۲۰) جنگ سرد جدید علیه چین را آغاز کردند، همراه با تلاش برای تنش‌زدایی با روسیه، که همه با هدف مهار و شکست پکن بود. در دولت بایدن، پس از انتخابات

دکترین ترامپ و جنگ علیه چین

بخش اول: از «چرخش به آسیا» تا جنگ اوکراین (۲۰۱۰-۲۰۲۲) در سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱، دولت اوباما سیاست «چرخش به آسیا» را معرفی کرد که هدف آن محاصره نظامی و ژئواقتصادی چین بود. در آن زمان، ایالات متحده همچنان امیدوار بود که «گورباچوفی» در چین ظهور کند که نمایانگر چرخشی قاطع به سوی سرمایه‌داری باشد، حزب کمونیست چین را تضعیف کند و به آمریکا اجازه دهد دوباره بر آسیا

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها

سوسیالیست، رهبران سندیکا، خطر افتادن در تله شگردها و پیشنهادها و همکاری از سوی موسولینی بر سر راهشان، و این هدف و انتظار موسولینی در جدا کردن سندیکا از حزب سوسیالیست و مستقیماً وارد گفتگو شدن با سندیکایی مستقل بود و دست کم با این جدایی، در اکتبر سال ۱۹۲۲ او به بخشی از آرزو و خواستش رسید. در بیست و پنجم نوامبر برونو بوآتسی در مقابل دشمنی ناسیونالیست‌ها و فاشیست‌ها نسبت به «حزب سوسیالیست متحد» و مقاومت اینان، در سخنرانی خود در مجلس، - که از سه سال پیش نماینده بود - خواست آن‌ها را در گرفتن همه قدرت، ارتجاعی

پیوسته بود؛ این اوضاع مصادف با بر سر کار رفتن موسولینی شد و دوره متلاشی‌گشتن جنبش کارگری سوسیالیست به چشم می‌خورد.

جایگاه‌ها تعویض شدند، فاشیسم با پیشروی خود به قدرت رسید، بالا رفت و یورش گسترده حکومتی را آغاز کرد اما شوربختانه مبارزه طبقاتی و جنبش کارگری، در ادامه بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، از موضع یورش به موضع دفاع افتاد، زیرا در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۲ با تهاجم، خشونت و تجاوز دسته‌های فاشیستی به مکان‌ها و دفترهای سندیکایی و اتاق کار همراه بود و با پایان یافتن پیمان با حزب

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها و پارتیزان‌های ضد فاشیست

بخش بیست و پنجم

مبارزات سندیکایی (بخش سوم)

همان گونه که در پایان بخش پیش اشاره شد، با انشعاب‌ها در حزب سوسیالیست، سندیکا پایان یافتن پیمان با آن و عدم امکان اتحاد با هیچ یک از بخش‌های جدا شده را اعلام کرد؛ برونو بوآتسی به گونه‌ای فردی به تشکیلات نوپای «حزب سوسیالیست متحد» (P.S.U)

خاطرات ترزا نوچه

را معرفی کردند - برای اولین بار بود که در ایتالیا زنان هم معرفی می‌شدند - شرط این بود که ضد فاشیست باشند و علائق دموکراتیک بودن آن‌ها به اثبات رسیده باشد. وظیفه "شورا" قانون‌گذاری نبود، بلکه وظیفه داشت به عنوان ارگانی مشورتی در کارهای مهم ملی در کنار دولت فعالیت کند. این ارگان، اعتبار بیشتری از لحاظ دموکراتیک به عملکردهای دولت می‌داد. از وقتی اعلام شد که زنان هم می‌توانند در

مفهوم کاری بوروکراتیک بود و نه کاری زنده و مشخص در بین توده‌های مرد و زن. اما به هر صورت "شورا" که اولین ارگان رسمی دموکراتیک در کشور بود و در کنار فعالیت‌های دولت قرار داشت در حال گشایش بود. با توافق متفقین، "کمیته آزادی بخش ملی" و دولت، قرار بود از طریق انتخابات آزاد چنین ارگانیسمی به وجود بیاید. اما متفقین هنوز اجازه انتخابات آزاد را نمی‌دادند. احزاب مختلف به منظور عضویت در "شورا"، افرادی

پنجمین کنگره حزب کمونیست ایتالیا

ترزا نوچه در ادامه خاطراتش چنین حکایت می‌کند: "چندی پس از حرکت اولین گروه بچه‌های "میلان"، باید به "رم" منتقل می‌شدم. هیئت نمایندگی حزب در شمال ایتالیا منحل می‌شد و کلیه اعضای رهبری باید در "رم" و در محلی که پنجمین کنگره حزب برگزار می‌شد متمرکز می‌شدند. من نمی‌خواستم به "رم" بروم. برای من کار در "رم" به

با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگان نشان می‌باشد.



آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:
ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org